



سیاست خارجی روسیه در
قبال اوکراین: گریزناپذیری
بحران

حسین دهشیار*

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

h_daheshiar@yahoo.com

تاریخ تصویب: ۹۳/۳/۱۵

* عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی

تاریخ دریافت: ۹۳/۱/۲۵

فصلنامه روابط خارجی، سال ششم، شماره اول، بهار ۱۳۹۳، صص ۱۲۱-۸۳.



چکیده

پیشنهاد امریکا در سال ۲۰۰۸ برای الحاق اوکراین به ناتو در راستای ادغام این کشور در بخش نظامی اروپا و اقدامات بروکسل برای عضویت اوکراین در اتحادیه اروپا به منظور یکپارچگی این کشور در بخش اقتصادی اروپا، حساسیت فراوانی را در میان رهبران روسیه به وجود آورد. با توجه به حاکمیت منطق ارضی قدرت در میان تصمیم‌گیرندگان روسی واضح بود که تلاش برای الحاق و یکپارچگی اوکراین در منظومه‌های نظامی و اقتصادی اروپا به شدت به تشدید حس ناامنی تاریخی در میان نخبگان حاکم در مسکو دامن زند. پرسشی که مطرح می‌شود این است که منابع شاخص شکل‌دهنده بحران اوکراین چه منابعی هستند؟ ملاحظات تاریخی و الزامات ژئوپلیتیک روسیه در مورد اوکراین، شکاف‌های وسیع داخلی اوکراین و ناتوانی غرب و به‌ویژه امریکا در اطمینان خاطر دادن به روسیه درباره اینکه سیاست‌ها در مورد اوکراین در راستای تهدید نمی‌باشند، بحران اوکراین را گریزناپذیر ساخت.

واژه‌های کلیدی: ملاحظات تاریخی، الزامات ژئوپلیتیک، بحران، خارج نزدیک، اوکراین

مقدمه

بروز بحران اوکراین در نیمه دهه دوم قرن بیست و یکم به وضوح آشکار ساخت که روسیه مانند گذشته معتقد به این مهم است که گسل تاریخی در اروپا با وجود تمام تحولاتی که در اواخر قرن بیستم رخ داد همچنان پابرجا است. تمایل آشکار **ولادیمیر پوتین** برای به کارگیری سازوکارهای نظامی از سوی دیگر نشان از ناکامی غرب و به ویژه آمریکا در پیش بینی پیامدهای منفی سیاست‌هایش در مورد اوکراین دارد. الحاق شبه جزیره کریمه باید واقعه‌ای بسیار بااهمیت از نظر تاریخی تلقی شود. برای نخستین بار پس از جنگ جهانی دوم است که یکی از قدرت‌های بزرگ اروپایی توانسته بخشی از کشوری را در قاره با وجود مخالفت شدید حاکمان آن سرزمین به خاک خود اضافه کند و با هیچ واکنش ملموسی از سوی سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی، آمریکا و قدرت‌های غربی اروپا روبه‌رو نشود. تلاش آمریکا برای الحاق اوکراین به سازمان نظامی آتلانتیک شمالی که در سال ۲۰۰۸ با اعلام رسمی موضع آمریکا کلید خورد و تلاش‌های اتحادیه اروپا برای ورود اوکراین به این مجموعه اقتصادی که اوج آن توافقنامه ۲۵ فوریه ۲۰۱۳^(۱) بود، نگاه تاریخی روسیه به اوکراین را فرصت پیاده‌سازی دوباره اعطا کرد. روس‌ها در چارچوب یک تحلیل و قرائت «متنی»، سیاست‌های اوکراینی خود را شکل دادند، درحالی‌که آمریکا بدون توجه به محدودیت‌های استراتژیک به طراحی سیاست‌های خود درباره اوکراین از زمان استقلال این کشور پرداخته است. پرسشی که مطرح می‌شود این است که چه منابع شاخصی شکل‌دهنده بحران اوکراین هستند.

ملاحظات تاریخی و الزامات ژئوپلیتیک روسیه در مورد اوکراین، شکاف‌های وسیع داخلی در کشور اوکراین و ناتوانی غرب و به ویژه آمریکا در اطمینان خاطر دادن به روسیه در مورد اینکه سیاست‌هایش در اوکراین در راستای تهدید روسیه نیست، بحران اوکراین را گریزناپذیر کرد.



۱. روسیه: ملی‌گرایی عمودی

بهره‌مند بودن از ظرفیت‌های تحلیلی برای قضاوت در مورد حجم و کیفیت توانمندی‌های بازیگران در صحنه بین‌المللی و جهت‌گیری‌های استراتژیک، در درک رفتارهای بین‌المللی دارای اعتبار فزاینده‌ای است. در کنار این ظرفیت، نیاز به در نظر گرفتن «متن تاریخی» نیز بسیار مهم است و در مورد روسیه و اقدامات این کشور در قاره اروپا و حوزه پیرامونی، این نیاز به‌گونه‌ای فزاینده‌تر اعتبار می‌یابد. در سال ۸۷۸ میلادی سرزمینی که تحت کنترل کیف بود روس نامیده شد (روسیه کیفی). این سرزمین متشکل از روسیه سفید، روسیه اروپایی و اوکراین بود. از همان آغاز شکل‌گیری، این جغرافیا با تهاجم از جنوب و به‌ویژه از سمت مناطق غربی روبه‌رو بود. این واقعیت تاریخی نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل دادن به حس «ناامنی تاریخی»^(۲) در میان روس‌ها داشته است. همین آگاهی به ناامنی تاریخی موجب شده است که روس‌ها برای توسعه ارضی جایگاه استراتژیک ویژه‌ای در نظر گیرند و براساس همین منطق بوده است که روس‌ها اقدامات توسعه‌طلبانه خود را دارای ماهیت تدافعی عنوان کرده و آن را فاقد الزامات تهاجمی می‌دانند. آگاهی از این تسلسل زمانی، کمک فراوانی به درک سیاست‌های امروزی روسیه می‌کند. اینکه چرا «ناسیونالیسم مدنی» هیچ‌گاه فرصت رشد در روسیه نیافته و اینکه چرا رهبران این کشور در طول سده‌ها چنین اسیر تفکر ژئوپلیتیک بوده‌اند، تا حدود زیادی ریشه در حاکمیت دغدغه‌های تاریخی در روانشناسی مردم و نخبگان روس دارد. برخلاف امریکایی‌ها که برای خود در صحنه بین‌المللی «مأموریت» تعریف کرده‌اند و اشاعه ارزش‌ها و نهادهای مورد نظر را حیات‌بخش رفتارهای خود می‌دانند، روس‌ها بیشتر مواقع از لنز «ناسیونالیسم قومی» به برنامه‌ها، سیاست‌ها و اقدامات خود هویت می‌بخشند. پس این گفته تعجب‌آورد نیست که «اوکراین، جدا و در انزوا از روسیه قابل درک نیست، همان‌گونه که روسیه بدون مدنظر قرار دادن اوکراین قابل فهم نمی‌باشد» (Lieven, 1999: 11).

ذهنیت تاریخی تأثیر فراوانی در محتوا بخشیدن و جهت دادن به هویت ملی روسیه داشته است. توجه به هویت ملی که یک شاخص ذهنی است، به معنای نادیده انگاشتن عمل‌گرایی و خردگرایی در قلمرو سیاست خارجی نیست بلکه

توجه به درهم‌تنیدگی این مقوله‌ها است. هویت ملی ثابت نیست، بلکه در تعامل مستقیم و مداوم با تحولات و وقایع روزمره خود را بازتولید می‌کند. هویت ملی ریشه در تجارب تاریخی و از سویی دیگر در واقعیت‌ها و روابط مستقر دارد. اهمیت هویت ملی از آن روی است که «یک معیار سنجش روانشناختی به‌وجود می‌آورد که در چارچوب آن عملکردها تجلی می‌یابند» (Prizel, 1998: 2). هویت ملی از این ظرفیت برخوردار است که تحت تأثیر وقایع محیطی و تحولات ابعاد متفاوت حیات بشری دچار دگرگونی و تغییر شود و یا اینکه ویژگی‌های سنتی خود را حفظ کند. روسیه ابتدا یک امپراطوری متشکل از کلیت‌های ملی متفاوت بود و اکنون از یک هویت قومی خاص برخوردار شده است و به همین روی شاید بتوان درک بسیط‌تری از چرایی نضج ملی‌گرایی به‌عنوان یک شاخصه مهم در شکل دادن به رفتارهای بین‌المللی روسیه در عصر ولادیمیر پوتین دست یافت. در عصری که غرب به رهبری امریکا بر جهان‌شمولی مجموعه‌ای خاص از ارزش‌ها و نهادها تأکید می‌کند، از سال ۲۰۰۰ با به قدرت رسیدن عضو سابق کی.جی.بی شاهد تجلی روزافزون منطق مبتنی بر ملی‌گرایی روسی در شکل دادن به اهداف سیاست خارجی می‌باشیم، برخلاف این نظر که «تاریخ، تجربه‌گر این واقعیت خواهد شد که گروه‌های قومی و زبانی در وهله نخست به عقب‌نشینی می‌پردازند پیش از اینکه از طریق بازسازی فراملی جهانی جذب و یا محو شوند» (Hobsbawm, 1992: 182).

اینکه در عصر ولادیمیر پوتین تأکید بیشتری در مقایسه با یک قرن اخیر بر مقوله ناسیونالیسم روسی می‌شود نشان می‌دهد که تا چه اندازه حس ناامنی در میان تصمیم‌گیرندگان کرم‌لین به‌دلیل تحولات جهانی تشدید شده است. اینکه «ناسیونالیسم تجلی سیاسی آرمان‌گرایی است» (Rejai, 1991: 82) با در نظر گرفتن اقدامات انجام‌شده از سوی روسیه در قلمرو سیاست خارجی در هزاره جدید کمترین میزان پذیرش را می‌یابد.

به قدرت رسیدن **بوریس یلتسین** این فرصت را به‌وجود آورد که آن بخش از نخبگان روسی که بزرگی و اقتدار روسیه را در «خانه اروپایی» جستجو می‌کردند به‌صحنه تصمیم‌گیری پای‌گذارند و اهرم‌های ساختار سیاسی را در دست گیرند. نگاه به غرب و به تبع آن پذیرش جهان‌شمول بودن تجارب تاریخی اروپای غربی

که در شکل ارزش‌ها و نهادهای حیات‌بخش نظم لیبرال متجلی شده‌اند در دستورکار نخبگان حاکم قرار گرفت. این فرصت ایجاد شد که پس از قرن‌ها جنگ‌های سرشار از خونریزی و جنگ سرد امکان یکپارچگی قاره‌ای شکل بگیرد. با به قدرت رسیدن نخبگان غرب‌گرا در روسیه این موقعیت تاریخی به وجود آمد که ماهیت ملی‌گرایی روسی کاملاً متحول شود و ملی‌گرایی قومی جای خود را به ملی‌گرایی متفاوتی بدهد.

اصولاً دو نوع ملی‌گرایی وجود دارد: «شکل افقی ملی‌گرایی» و «هیئت عمودی ملی‌گرایی» (Smith, 1991: 51-61). در روسیه به دلیل ویژگی امپراطوری این جغرافیا و فرهنگ سیاسی، کمتر این فرصت ایجاد شد که نخبگان حاکم بتوانند از طریق ابزارهای بوروکراتیک و خردورزی سیاسی به قوام دادن نهادهای اجتماعی - مدنی به عنوان پایه‌های ملی‌گرایی بپردازند. در این کشور برعکس به دلیل تداوم اقتصاد فئودالیت و استبداد سیاسی، فرهنگ نمایندگی متجلی نشد و ماهیت قومی ملی‌گرایی تداوم یافت. اما برخلاف آنچه انتظار می‌رفت حضور نخبگان غرب‌گرا بر سریر قدرت نه تنها سبب تضعیف ملی‌گرایی قوم‌محور و یکپارچگی روسیه در قاره نشد، بلکه تشدید محرک‌های ملی‌گرایانه و محوریت یافتن دوباره مفهوم سیاسی «گذشته قابل بهره‌برداری» (تعریف روسیه به عنوان قربانی تهاجم خارجی به‌ویژه غرب) را گریزناپذیر ساخت. در صحنه داخلی شکل گرفتن اولیگارشی و فساد گسترده مالی و در صحنه خارجی سیاست‌های اشتباه غرب، زمینه را برای در غلتیدن دوباره روسیه به تفسیرهای تاریخی و به تبع آن حاکمیت منطق ژئوپلیتیک در سیاست خارجی فراهم ساخت.

۲. روسیه در جعبه

«دهه ازدست‌رفته» به نیکی برازنده دوران اقتدار بوریس یلتسین و اشتباه تاریخی غرب است. این فرصت، با توجه به حاکمیت نخبگان غرب‌گرا در مسکو وجود داشت که این کشور به‌طور کامل و برای همیشه در جامعه بزرگ اروپایی جذب شود. اما این لحظه تاریخی که پس از قرن‌ها تعارض درون‌قاره‌ای امکان تجلی یافت، به راحتی نادیده انگاشته شد. در مقطعی که نخبگان مستقر در مسکو در تلاش

برای متقاعد کردن توده‌ها برای پذیرش ارزش‌ها و الگوهای بخش غربی اروپا بودند، غرب به رهبری امریکا در مسیری گام برداشت که در تعارض کامل با این گرایش بود. **بیل کلینتون** محوریت سیاست خارجی امریکا را برپایه خط‌مشی گسترش به شرق پیمان آتلانتیک شمالی قرار داد. اتحادیه اروپا برای تسریع ورود کشورهای شرق و مرکز اروپا به بدنه اتحادیه با تسامح فراوان به فرایند یکپارچگی اقتصادی این منطقه نظر دوخت. غرب قبل از اینکه یکپارچگی اقتصادی و نظامی روسیه را در اروپا اولویت بخشد به تشدید حس ناامنی تاریخی روس‌ها از طریق الحاق اقتصادی و نظامی جغرافیایی پرداخت که روس‌ها در طول تاریخ آن را بخشی از امپراطوری خود منظور کرده‌اند. این احساس ناامنی تاریخی که به دنبال سقوط شوروی می‌بایستی در اولویت اضمحلال به‌وسیله غرب قرار می‌گرفت به دلیل ارزیابی‌های غلط رهبران غربی در کمتر از یک دهه بنیان محوری و حیات‌بخش سیاست خارجی «قوم‌محور» روسیه شد. رهبران غرب موجب شدند که مردم روسیه برخلاف سایر شهروندان قاره اروپا بی‌معنی دانستن نگاه ژئوپلیتیک به سیاست خارجی را رفتاری خطرناک بدانند. گسترش ناتو به شرق و افزایش سریع کشورهای عضو اتحادیه اروپا با در نظر نگرفتن روسیه عملاً به افزایش استعداد انزوای سیاسی، اقتصادی و نظامی این کشور در اروپا منجر شد و واقعیت محاصره روسیه را متجلی ساخت. عمر کوتاه حضور سیاستمداران روسی با گرایش‌های غرب‌گرایانه در مسکو به شدت وام‌دار اقدام ناتو و اتحادیه اروپا بود و غرب با در نظر نگرفتن حساسیت‌های تاریخی روسیه و نادیده انگاشتن واقع‌گرایی سیاسی، به قدرت رسیدن سیاستمداری از نوع **ولادیمیر پوتین** را گریزناپذیر ساخت. غرب با رفتار خود و سیاست‌هایی که در پیش گرفت، مجال کم‌رنگ کردن امکان شکل‌گیری بحران در قلب اروپا را از دست داد. دو چالش اساسی و بنیادی در مدیریت هر بحرانی در قلمرو بین‌المللی نیاز به فراوانی دارد. نادیده انگاشتن این دو چالش نه تنها موجب تداوم بحران می‌شود بلکه تشدید آن را در آینده محتمل‌تر می‌سازد: «مسبق بودن به اینکه چه زمانی باید خویشتن‌داری پیشه ساخت و تنگنا را ارج گذاشت» و «قدرت فهم وقوف به نیازهای هم‌اورد در جهت اینکه او قادر به کاهش تنش شود و یا حداقل تنش بیشتر را مدنظر قرار ندهد» (Kaplan, 2014)



از زمان ورود روسیه اروپایی به صحنه روابط بین‌الملل در بیشتر موارد رهبران این کشور شاهد کمترین میزان خویشتن‌داری و بیشترین تلاش برای نادیده‌انگاشتن منافع کلیدی روسیه به‌وسیله ناتو و اتحادیه اروپا بوده‌اند. ناتو در نزدیکی مرزهای غربی روسیه مستقر شده و اتحادیه اروپا در قالب یک قطب اقتصادی، رویارویی با حاصل جمع جبری صفر را برای روسیه رقم زده است. واضح است که مأموریت ناتو امروزه بازتعریف شده تا توجیهی برای تداوم این ساختار نظامی به‌وجود آید. رهبران اروپایی کوتاه‌ترین مسیر برای محو جنگ و بهترین ابزار برای حل و فصل منازعات و مناقشات را وابستگی متقابل اقتصادی عنوان می‌کنند. اما آنچه نیاز به توجه دارد این است که ایده‌آل‌ها در خلاء تداوم نمی‌یابند و رابطه مستقیم بین ایده‌آل‌ها و واقعیات باید حیات یابند. «سیاست ایده‌آلیستی که لگام‌پذیری برخاسته از واقع‌گرایی سیاسی را یدک نکشد پرواضح است که بی‌ثبات و ناکارآمد متجلی گردد» (Osgood, 1953:451)

از زمان بیل کلینتون، امریکا به‌طور خاص و اروپای غربی به‌طور عام در عملیاتی کردن ایده‌آل‌های تاریخی موردنظر به برجسته کردن ضعف‌های تاریخی روسیه هرچند غیرمستقیم تأکید کرده‌اند. در دهه نخست پا به صحنه وجود گذاشتن روسیه اروپایی، نخبگان حاکم در مسکو برای جلوگیری از به‌خطر افتادن سیاست‌های سرمایه‌داری پیگیری شده در داخل، دنبال کردن سیاست نادیده‌انگاری را در راستای منافع شخصی خود یافتند. اما از آغاز هزاره سوم مسکو سیاست متفاوتی را پیشه ساخته و در مقاطع مختلف سعی کردند که غرب را از دغدغه‌های خود آگاه کنند.

نقش کلیدی ناتو در تسریع فروپاشی یوگسلاوی و به‌انزوا راندن برادران صرب در مرکز اروپا به‌وسیله اتحادیه اروپا کمک کرد که نخبگان حاکم جدید در مسکو که ریشه در معادلات قدرت در سن‌پترزبورگ داشتند و اکثراً دارای هویت امنیتی بودند فضای ملی‌گرایی بسیار مساعدی را برای شکل دادن به سیاست‌های خود به‌ویژه در صحنه بین‌المللی بیابند. عدم توجه به این واقعیت، منجر به سوءتعبیر و اشتباه محاسبه به‌وسیله امریکا و متحدان اروپایی این کشور شد که تجلی آن در حوادث اوکراین به‌وضوح دیده شد. در سال ۲۰۰۸ دولت امریکا با همراهی لهستان

و دولت‌های بالتیک پیشنهاد داد که اوکراین و گرجستان به سازمان نظامی ناتو ملحق شوند. تلاش برای در جبهه قرار دادن روسیه به وسیله رهبر جهان غرب یعنی امریکا، روسیه را در مسیری قرار داد که نقض حاکمیت اوکراین را منطقی‌ترین سیاست برای امنیت خود بیابد. اقدامات غرب که با بمباران صرب‌های یوگسلاوی، بُعد امنیتی خود را از اواخر دهه نود نشان داد، این فرصت را برای رهبران روسیه به وجود آورد تا با تکیه بر ملی‌گرایی قومی، شکل گرفتن فضای امنیتی و ساختار سیاسی غریبه با مؤلفه‌های مدنی در داخل و تهاجم نظامی در محیط پیرامونی را توجیه کنند.

پس از جنگ سرد، غرب ناتو را گسترش داد و آن را به ولادیمیر پوتین تحمیل کرد. اتحادیه اروپا در تلاش است که تا مرزهای روسیه گسترش پیدا کند. مردم غرب که در یک «جهان پساتاریخی» که در آن سیاست خارجی اساساً در مورد تجارت، حقوق بشر و عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای بین آنهاست، زندگی می‌کنند (Mead, 2014) کمترین اعتباری برای نگاه تاریخی و ژئوپلیتیک روسیه در قلمرو خارجی قائل نیستند. این درک را باید ریشه بنیادی سوءتعبیر و سوءبرداشت به وسیله غرب در مورد روسیه دانست که از توجه کافی به ماهیت «بدبینانه دستگاه جبری منافع ژئوپلیتیک» رهبران روسیه بی‌بهره است (Toffe, 2014).

۳. گذشته قابل بهره‌برداری

منازعه بزرگ قرن نوزدهم، جنگ کریمه در حفاصل سال‌های ۱۸۵۳-۱۸۵۶ بود که امپراطوری تزار را در برابر امپراطوری‌های سنتی اروپا، فرانسه و انگلستان و همچنین عثمانی قرارداد. حدود هفتصد و پنجاه هزار نفر جان خود را از دست دادند که بیش از دوسوم آنان روس بودند. این جنگ «حس ناخشنودی» تاریخی روسیه نسبت به غرب را تشدید کرد. اینکه چگونه مسیحیان اروپایی اتحاد با امپراطوری عثمانی را برای (Figes, 2010: xxi) چالش منطقه نفوذ روسیه به سهولت پذیرا شدند. اینکه امروزه ولادیمیر پوتین رهبر قدرتمند روسیه خود را محق می‌داند که نیرو به کریمه بفرستد و سند الحاق این شبه جزیره به روسیه را امضاء کند و دخالت و حضور کشورهای غربی در اوکراین را با حساسیت دنبال نماید، می‌بایستی کمترین تعجب را به بار

آورد. کشوری با ۶۰۰ هزار کیلومتر مربع که پس از روسیه بیشترین وسعت ارضی را در اروپا دارد و با کمتر از ۵۰ میلیون جمعیت مرزهای جنوب غربی روسیه را پوشش داده، بخش مهمی از تاریخ روسیه را به خود اختصاص داده است. از قرن هیجدهم و از زمان **کاترین کبیر** بخش وسیعی از این سرزمین به امپراطوری روسیه ضمیمه و برای سده‌ها انبار غله امپراطوری شد. روسیه و اوکراین به‌موجب تاریخ درهم‌تنیده، بسیار بر هم تأثیرگذار بوده و هستند. اوکراین نقش حائل را بین روسیه و شرق اروپا بازی می‌کند و جایگاه مهمی در ژئوپلیتیک اوراسیا دارد. مسیحیت ارتدوکس مستقر در روسیه در سال ۱۰۳۷ در کیف از طریق قسطنطنیه مستقر شد. شکل‌گیری انقلاب رنگین (نارنجی) در سال ۲۰۰۴ مسکو را متوجه آسیب‌پذیری شدید ژئوپلیتیک در مرزهای جنوب غربی خود کرد. به قدرت رسیدن **ویکتور یوشنکو** به‌عنوان نماینده نیروها و گروه‌های اروپامحور مستقر در غرب اوکراین برای مسکو روشن ساخت که جایگاه گروه‌های روسی محور مستقر در مناطق شرقی اوکراین در مسیر به‌حاشیه رانده شدن در معادلات قدرت است. هرچند منازعات دو جناح اروپامحور و روس‌گرا پس از سال ۲۰۱۰ منجر به «محو ایده آلیسم انقلاب نارنجی ۲۰۰۴» شد (Diuk, 2012: 8)، اما مسیری که نخبگان حاکم اوکراینی در برابر خود ترسیم کرده بودند برای روسیه روشن کرد که در نهایت به ناتو و اتحادیه اروپا ختم خواهد شد. نخبگانی که در مناطق غربی اوکراین پایگاه قدرت داشتند، ترجیح فکری (لیبرالیسم) و ترجیح مکانی (دوری از مسکو و الحاق به اروپا) را به‌صراحت مشخص کرده بودند. «انتخاب‌ها برپایه ترجیحات شکل می‌گیرند. ترجیحات از یک سو متأثر از شرایط و از سوی دیگر ریشه در نوع زندگینامه دارند و تعیین می‌شوند» (Alden, 2012: 3).

تظاهرات گسترده در میدان استقلال کیف و در نهایت عقب‌نشینی **ویکتور یانوکوویچ** و حامیان او که رنگ آبی را سمبل خود قرار داده بودند، برای مسکو زنگ خطر را به صدا درآورد. پیروزی انقلاب نارنجی نشان داد که امریکا و غرب در شرف تسخیر وسیع‌ترین سرزمین اروپایی جذب‌نشده به ناتو و اتحادیه اروپا هستند. هماوردی خیابانی در بطن انتخابات سال ۲۰۰۴ در کیف به‌روشنی تمام و به‌وضوح «جدایی بین اوکراینی‌زبان‌های مستقر در غرب و روس‌زبان‌های مناطق شرقی اوکراین را به‌نمایش گذاشت» (Yekelchik, 2007: 228). البته این جدایی که

ریشه در سیاست‌های تزاری و اقدامات ملی‌گرایانه روس‌ها داشته از قدمت تاریخی برخوردار است. از زمان تصرف این سرزمین توسط کاترین کیبر زمینه تعارض ایجاد شد. روسیه با کنترل این سرزمین عملاً انبار غله اروپا را به کنترل کامل خود درآورد. «۹۸ درصد کل صادرات گندم امپراطوری روسیه و ۸۴ درصد کل ذرت مورد نیاز امپراطوری تزاری از اوکراین به دست می‌آمد» (Magosci, 2010: 6).

کاترین دوم در دهه ۱۷۸۰ با ملبس کردن کشاورزان اوکراینی به کسوت رعیتی (Yurkevich, 2013: 3) و تبدیل این جغرافیا به یکی از بزرگ‌ترین منابع درآمدی، به استحکام استبداد تزاری و درعین حال به شکل نگرفتن انقلاب صنعتی به دلیل وابستگی شدید دربار به منابع به دست آمده از کشاورزی در روسیه کمک فراوانی کرد. به دلیل این تنگاتنگی تاریخی است که حساسیت خاصی نسبت به اوکراین پس از استقلال این کشور در میان صاحبان قدرت در مسکو وجود دارد. این حساسیت در طول سال‌ها به سبب عملکرد رهبران اروپامحور و تلاش آنان برای ورود به منظومه نظامی و اقتصادی غرب و یکپارچگی در این منظومه همواره سیر صعودی را طی کرده است. آگاهی به این واقعیت که پس از سده‌ها حضور مستبدانه روسیه در اوکراین از دوران تزاری تا پایان دوران شوروی، در کیفیت تعداد مدرسی که به زبان روسی باشند از چند عدد تجاوز نمی‌کند و تنها کسانی می‌توانند ثبت‌نام کنند که حتماً یکی از والدین آنها روس‌زبان باشند (Fournier, 2012: 5) عمق فاجعه را برای رهبران کرملین برجسته می‌سازد. اینکه پس از سقوط ویکتور یانوکویچ به دنبال تظاهرات گسترده در میدان استقلال (میدان اروپا) کیف و به قدرت رسیدن حکومت موقت به سرعت دستور داده شد جایگاه زبان روسی در مراودات اداری کشور تنزل یابد به خوبی نشان از این دارد که هدف، تشدید فرایند روسی‌زدایی و تسریع حرکت به سوی اتحادیه اروپا در میان بخش وسیعی از نخبگان اوکراین است. به کارگیری اهرم‌های اقتصادی به ویژه خودداری از افزایش قیمت گاز صادراتی به اوکراین و موافقت ولادیمیر پوتین با اعطای وام ۱۵ میلیارد دلاری در راستای تقویت حکومت ویکتور یانوکویچ به خوبی نشان می‌دهد که روسیه تمام تلاش خود را برای جلوگیری از حرکت به سوی غرب از طریق تقویت حکومت‌های روس‌گرا و تضعیف گرایش‌های اروپامحور در کیف به کار گرفت. حکومت‌های

اروپامحور خواهان نهادینه ساختن ارزش‌های لیبرال و یکپارچگی اقتصادی در اروپا از طریق عضویت در اتحادیه اروپا می‌باشند تا با ایجاد موانع ساختاری، وابستگی و در نتیجه کنترل روسیه را به‌طور کامل قطع کنند. نوع حکومت و سیستم اقتصادی حاکم نقشی اساسی و کلیدی در شکل دادن به رجحان‌ها و اولویت‌های تصمیم‌گیرندگان دارد (Goldsmith, 2005: 2).

اما شکاف وسیع اجتماعی که در بطن آن انقلاب رنگی فرصت تجلی پیدا کرد، صعود نخبگانی را به مدار قدرت ممکن ساخت که برنامه و سیاست خود را حرکت در مسیر بازسازی گستره سیاسی اوکراین طراحی کرده بودند. به قدرت رسیدن آنان نشان داد که جامعه در مورد موضوعات اساسی و به‌ویژه «گرایش به‌سوی روسیه و دموکراسی که محورهای بینش انقلاب نارنجی بودند» (Mitchell, 2012: 9) تقسیم شده است. از منظر گرایش‌های روس‌ستیز، که تجربه تاریخی حاکمیت روسیه را بنیان عقب‌افتادگی اقتصادی و تزلزل ارزش‌های مدنی می‌دانند، هدف از انقلاب رنگین سال ۲۰۰۴ گام گذاشتن در مسیر انقلاب فرانسه است و آن هم چیزی جز ورود به فرایند «ملی کردن سیاست» در اوکراین پس از قرن‌ها سلطه نیست (Hillis, 2013: 1). شورش اجتماعی که در نوامبر ۲۰۱۳ پس از عقب‌نشینی ویکتور یانوکوویچ به‌دنبال اعمال فشار ولادیمیر پوتین برای لغو امضای موافقتنامه پیوند تجاری با اتحادیه اروپا - که مسیر الحاق نهایی اوکراین را هموار می‌کرد - رخ داد، رهبران روسیه را متوجه این نکته کرد که کیف، گهواره سه ملت اسلاو شرقی (روسیه سفید، روسیه و اوکراین) در صدد جایگزینی هویت روسی با هویت اروپایی است و اینکه استقرار ناتو و اتحادیه اروپا در مرزهای جنوب شرقی روسیه به‌شدت محتمل شده است. تلاش اوکراین برای «متوازن کردن» تمایل به غرب با گره‌های فرهنگی و تاریخی با اوراسیا اسلاو به‌ویژه با روسیه (Moroney, 2002: 1) نتیجه‌ای جز ناکامی را رقم نزده است. به همین روی باید گفت بحران در روابط روسیه و اوکراین، در حال حاضر کاملاً اجتناب‌ناپذیر شده است. گره‌های تاریخی در حال باز شدن می‌باشند.

تاریخی که شکل‌گیری آن سده‌ها طول کشیده حال به عامل اصلی تنش و به‌کارگیری قدرت نظامی به‌وسیله مسکو تبدیل شده است. از سال ۱۶۵۴ که روسیه وارد شرق اوکراین شد، یک قرن و نیم توسعه به‌سوی جنوب سرانجام روسیه را به

کریمه رساند. این سیاست توسعه‌طلبانه که در طول چند قرن دنبال شد و فراتر از اوکراین را دربرگرفت هر ساله سرزمینی به وسعت هلند امروزی را به امپراطوری تزاری متصل کرد (Clark, 2014).

با توجه به اینکه هویت یک پدیده ثابت و تاریخی نیست و همواره عوض می‌شود باید گفت که ماهیت هویت «شرایطی» (Plokhy, 2010: 5) است و کرملین گزینه‌ای جز اعمال فشار و به‌کارگیری قدرت نظامی برای جلوگیری از نهادینه شدن این هویت جدید اروپایی اوکراین از طریق ورود به ناتو و اتحادیه اروپا ندارد.

۴. سایه سنگین تاریخ و جغرافیا

سیاست روسیه در قبال کریمه که در نهایت به دنبال رفراندوم و تأیید اکثریت قریب به اتفاق رأی‌دهندگان به روسیه ملحق شد، بسیاری را در غرب شگفت‌زده کرد و آن را رفتاری «غیرعقلانی» دانستند. جالب اینجاست که این نگاه و ارزیابی در بالاترین سطوح تصمیم‌گیری در اروپا و آمریکا بسیار مطرح شد. این مسئله با توجه به نگرش روس‌ها به روابط بین‌الملل از زمان شکل‌گیری دولت تزاری تا زمان سقوط اتحاد جماهیر شوروی که چند سده متوالی را دربر می‌گیرد و پایداری و استواری این نوع تفکر کاملاً قابل توجه است. صدراعظم آلمان **آنجلا مرکل** بیان داشت که این عمل ولادیمیر پوتین نشان می‌دهد که او «در جهانی دیگر زندگی می‌کند». وزیر امور خارجه سابق آمریکا **هیلاری کلینتون** عمل ضمیمه کردن بخشی از سرزمین کشوری مستقل آن هم در قاره اروپا را مربوط به ویژگی‌های شخصیتی فردی دانست که کنترل زرادخانه هسته‌ای را در اختیار دارد که اگر تعداد و اثر تخریبی آن در تاریخ بشری بی‌همتا نباشد مطمئناً با ظرفیت هسته‌ای ایالات متحده آمریکا برابری می‌کند. «پوتین فردی کله‌شق اما زودرنج است» (The Hill, 2014). ولادیمیر پوتین به خوبی با تاریخ اروپا و اینکه کشورهایی مانند انگلستان، فرانسه و آلمان بودند که منطق سیاست قدرت‌های بزرگ را حیات تئوریک و عملیاتی بخشیدند، آشناست. در چارچوب منطق نیاز قدرت‌های بزرگ اروپایی بود که سیستم کنسرت در قرن نوزدهم عصر طلایی خود را تجربه کرد و سیاستمداران فرانسوی، انگلیس و... به تقسیم سرزمین‌ها و تعیین حوزه نفوذ پرداختند. تاریخ،

نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل دادن به جهان‌بینی روس‌ها داشته و حوادث اوکراین مشخص کرد که ملاحظات تاریخی چه وزن سنگینی در شکل دادن به رفتار روس‌ها بازی می‌کند. ملاحظات تاریخی در غرب اروپا هم نقش تعیین‌کننده‌ای در جهت دادن به رفتارهای امروزی قدرت‌های این منطقه دارد، اما تفاوت اصلی نباید نادیده انگاشته شود.

دو جنگ جهانی و بسیاری دیگر از نابخردی‌های انسانی رهبران اروپایی در غرب این قاره را متقاعد کرد که امنیت نیازمند اصلاح ساختارها، نهادها و ارزش‌های منسوخ در درون کشور است. صلابت داخلی (سطح بالای تحصیل، قدرت خرید بالای فردی، دسترسی به سلامت، تعامل ارزشی، تنوع و تکثر رسانه‌ای، تضمین حقوق سیاسی و مدنی در چارچوب قوانین و پذیرش اصل تقدم حقوقی و زمانی شهروندان به حکومت) مسیر حرکت را برای ساختار قدرت به‌شدت هموار می‌سازد. امنیت براساس دو شرط تحقق می‌یابد: وجود شرط لازم (توان نظامی و اقتصادی) و وجود شرط کافی (صلابت داخلی). اما به دلایل فراوانی این تحول فکری هنوز در میان نخبگان حاکم روسیه اعتبار نیافته است. با وقوف به این مهم است که باید بدانیم تجارب تاریخی، روس‌ها را در برداشت اقتدارگرایانه از قدرت در صحنه داخلی و اهمیت فزاینده ژئوپلیتیک در قلمرو بین‌المللی مصمم‌تر کرده است. ولادیمیر پوتین از ورای لنز ژئوپلیتیک و تاریخ، حوادث اوکراین را ارزیابی می‌کند درحالی‌که غرب تظاهرات در میدان استقلال (میدان یورو) در قلب کیف را تجلی شکل‌گیری هویت لیبرال در میان مردم و احترام به حق تعیین سرنوشت یافته است. ولادیمیر پوتین در دنیایی زیست می‌کند که به‌شدت تاریخی است و رفتارها، به‌شدت متکی به قیاس‌های تاریخی است. «همه چیز در کریمه نشانگر غرور و تاریخ مشترک ما است. اینجا محلی است که مسیحیت ارتدوکس پذیرفته شد... که زیربنای ارزش‌های انسانی، تمدنی و فرهنگی که مردم اوکراین با روسیه سفید و روسیه را متحد می‌کند را از قبل مشخص نمود» (Putin, 2014). این گفته ولادیمیر پوتین به‌وضوح اهمیت تعیین‌کننده مناسبات تاریخی در شکل دادن به ارزش‌های حیات‌بخش رفتار رهبر روسیه را مشخص می‌کند.

ارزش‌ها و اعتقادات، نقش بارزی در شکل دادن به رفتارهای بین‌المللی رهبران ایفا می‌کنند. رفتارها و بیانات در بالاترین سطوح تصمیم‌گیری در خلاء، هویت نمی‌یابند بلکه متأثر از الگوهای ارزشی در جامعه هستند. جدا از اینکه سیاست خارجی روسیه را در قالب چه مدلی بخواهیم تحلیل کنیم، ناگزیر باید توجه مبسوطی به مبانی ارزشی تصمیمات داشته باشیم. حتی اگر تا این حد پیش‌نرویم که به الگوهای ارزشی جایگاه قدرت توضیحی بدهیم، نباید انکار کرد که ارزش‌ها و اعتقادات، بسیار تأثیرگذار هستند. تاریخ روسیه و ویژگی‌های جغرافیایی این سرزمین به شدت در شکل دادن به فرهنگ سیاسی و چشم‌اندازهای رهبران سیاسی تأثیرگذار بوده است. درک مبانی ارزشی رفتارها در قلمرو سیاست خارجی به‌طور اعم و سیاست انضمام کریمه به روسیه چندان پیچیده نیست. ارزش، ماهیت تجویزی دارد؛ به این معنا که به اینکه فرد چه نوع رفتاری را پی‌بگیرد و یا منفی تلقی کند، جهت می‌دهد. محتوای ارزش عملاً سه کار را انجام می‌دهد (McCormic, 2014: 4): توصیف، ارزیابی و جانبداری. یکی از عملکردهای ارزش این است که پدیده‌ها و یا شرایط را کاذب یا حقیقی «توصیف» کند. همین ماهیت توصیفی ارزش‌های تصمیم‌گیرندگان روسی است که آنها را متقاعد کرده شرایط اوکراین واقعیتی غیرقابل اغماض است. ارزش‌های مستقر در یک جامعه درعین حال چارچوبی را به‌وجود می‌آورند که در بطن آن خوب یا بد بودن شرایط و پدیده‌ها «ارزیابی» می‌شود. پیش از یکصدوشصت سال ولادیمیر پوتین در چارچوب توصیف و ارزیابی شرایط، از همان سیاستی جانبداری کرد که دولت تزاری را در برابر سه امپراطوری عثمانی، فرانسه و انگلستان قرار داد تا جنگ کریمه را اجتناب‌ناپذیر بیابد. اعتقادات بنیادین، ارزش‌ها را حیات می‌دهند و تاریخ نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل دادن به محتوای این اعتقادات داشته است. عملکرد روسیه در کریمه و به‌طورکلی در مورد اوکراین به‌وضوح نشان‌دهنده تأثیرگذاری فزاینده ملاحظات تاریخی بر جهت‌گیری‌های سیاست خارجی روسیه است. نقش پیشینه تاریخی در شکل دادن به هویت روس‌ها و تعاریفی که تصمیم‌گیرندگان این کشور از شرایط و پدیده‌ها در ورای مرزهای خود می‌کنند در طول سده‌ها فرصت‌ها و محدودیت‌های سیاست خارجی مسکو را رقم زده است.

در کنار اهمیت فراوان سابقه تاریخی در هویت بخشیدن به سیاست خارجی، مؤلفه مهم دیگر، اعتبار ملاحظات ژئوپلیتیک برای رهبران روسیه است. معماری سیاست خارجی روسیه از گذشته تا امروز دو پایه داشته است. در کنار ملاحظات تاریخی توجه همیشه معطوف به مقوله ژئوپلیتیک بوده است. چه در دورانی که «آگاهی امپراطوری» در عصر تزارها شکل گرفت و در دوران شوروی تداوم یافت و چه امروزه که «آگاهی ملی» وجود دارد، بدون وقفه شاهد تنیدگی همه‌گیر اهمیت جغرافیا با هویت ملی بوده‌ایم. درک ژئوپلیتیک از واقعیات بین‌المللی و قاره‌ای همیشه برای روس‌ها به‌عنوان اصل کاردینال در سیاست خارجی بوده و به همین روی در سیاست خارجی روسیه در رابطه با محیط بین‌المللی در طول سده‌ها همواره رابطه دیالکتیکی بین ژئوپلیتیک و اقدامات را ملاحظه کرده‌ایم. تجلی بسیار محدود ایده‌آلیسم در شاکله سیاست خارجی و جایگاه رفیع واقع‌گرایی حتی در عصر حاکمیت ایدئولوژی کمونیستی به‌وضوح بازتاب اهمیت ژئوپلیتیک در شکل دادن به استراتژی رهبران حاکم بر این سرزمین است. در مورد اقدامات ولادیمیر پوتین درباره تسهیل تنش در نواحی شرقی اوکراین که روس‌تبارها در آنجا متمرکز می‌باشند و الحاق کریمه به روسیه، انضباط‌بخش سیاست‌ها نه ایده‌آلیسم بلکه واقع‌گرایی محض با توجه به خوانش شرایط منطقه‌ای و جهانی بوده است. «منطق ارضی قدرت» به همان اندازه از اهمیت کلیدی در سیاست خارجی روسیه برخوردار است که «منطق سرمایه‌داری قدرت» برای رهبران امریکا اعتبار دارد. روسیه از یک سو امنیت خود را در چارچوب یک نظم جغرافیایی تعریف می‌کند و از سوی دیگر فرصت برای سلطه و یا بسط سلطه فرامرزی را تنها در چارچوب نظم جغرافیایی امکان‌پذیر می‌داند. با در نظر گرفتن این واقعیت است که متوجه می‌شویم چرا چنین اهمیتی به برداشت ژئوپلیتیک در طراحی استراتژی روسیه داده شده است. «استراتژی کلان دربرگیرنده اولویت‌دهی اهداف در قلمرو سیاست خارجی، مشخص کردن منابع موجود و بالقوه و تعیین برنامه برای بهره‌برداری از منابع در راستای تحقق اهداف است (Dueck, 2006: 1). استراتژی ولادیمیر پوتین از همان آغاز کاملاً مشخص بود و آن هم جلوگیری از رسیدن مرزهای اتحادیه اروپا به مناطق غربی روسیه با استفاده از اهرم‌های اقتصادی، متزلزل کردن حکومت

موقت طرفدار غرب در کیف با تحریک روس‌زبانان در مناطق شرقی اوکراین برای درخواست فراندوم و استفاده از ظرفیت‌های نظامی روسیه از قبیل پایگاه گواردسکوی در کریمه و نیروهای شبه‌نظامی در منطقه بود. اهداف، کاملاً مشخص بودند، زیرا در چارچوب درک تاریخی حیات یافته و در طول قرون و دلمشغولی ژئوپلیتیک از زمان پتر کبیر تاکنون طراحی شده‌اند. ولادیمیر پوتین منابع در اختیار را به‌طور سیستماتیک در راه تحقق اهداف به‌کار گرفت و به‌دلیل تقارن بین این دو، از این ظرفیت و قدرت مانور برخوردار بود که این تهدید رهبران امریکا را که روسیه در حال زیر پا گذاشتن خط قرمز [امریکا] است (Paco, 2014) نادیده بگیرد. وقوف او به محدودیت‌های استراتژیک امریکا، نیازهای فزاینده کمپانی‌های اقتصادی اروپا و به‌ویژه آلمان به تجارت با روسیه، وابستگی غیرقابل نادیده انگاشتن شهروندان اروپایی به گاز واردشده از روسیه و برخوردار نبودن امریکا از جهات اخلاقی به‌دنبال سوءاستفاده **باراک اوباما** از قطعنامه سازمان ملل برای دفاع از مخالفان **معمر قذافی** این امکان را برای رهبران روسیه فراهم آورد که در راستای ملاحظات تاریخی و دغدغه‌های ژئوپلیتیک قادر به نقض حاکمیت اوکراین شوند. «کشورهای قدرتمند همگی به‌هم شباهت دارند» (Zakaria, 1998: 3).

واقعیات جغرافیایی در طول تاریخ روسیه به‌شدت الهام‌بخش رفتارهای رهبران این سرزمین بوده‌اند. از نظر تصمیم‌گیرندگان از پتر کبیر تا ولادیمیر پوتین ملاحظات جغرافیایی نقطه آغازین برای شروع فهم و درک هر موضوع و یا پدیده‌ای بوده است. این شاید تا حدود زیادی روشن‌گر این نکته باشد که چرا روس‌ها برخلاف امریکایی‌ها دغدغه کمتری برای «اشاعه» نهادها، ارزش‌ها و ساختارها و توجه فراوانی به مقوله ژئوپلیتیک می‌کنند. رهبران روسیه به «تسلسل» و «ترتیب» بسیار اهمیت می‌دهند از این زاویه قطعاً جغرافیا مکان نخست را برای درک هر چیزی اشغال می‌کند. در طول تاریخ روس‌ها از جمله ولادیمیر پوتین جهان را از لنزی نگریسته‌اند که رئوس آن در مقاله «پاشنه جغرافیایی تاریخ» در سال ۱۹۰۴ مطرح شد. در این مقاله بر اهمیت کلیدی اوراسیا تأکید شد و اینکه ترتیبات قدرت، نبرد بین کشورهای دریایی اروپایی و قدرت زمینی روسیه را دربر می‌گیرد. این بدان معناست که در بطن ترتیبات جغرافیایی است که «مبارزه برای فضا و قدرت» شکل

می‌گیرد (Kaplan, 2014). رفتار تهاجمی روسیه در مورد بحران اوکراین و خودداری این کشور از احترام به تمامیت ارضی اوکراین اساساً باید برخاسته از «شم» ژئوپلیتیکی رهبران مسکو دانسته شود.

واقعیات ژئوپلیتیکی روسیه در طول تاریخ این کشور «متن» دائمی و همیشگی را برای حیات بخشیدن به سیاست خارجی و اصولاً رفتارهای فرا مرزی روسیه تا حدود زیادی فراهم آورده است. در چارچوب این متن است که به سهولت می‌توان متوجه شد که چرا ولادیمیر پوتین سقوط اتحاد جماهیر شوروی را «بزرگ‌ترین فاجعه ژئوپلیتیک قرن بیستم» (Krauthammer, 2014) نامید.

ساختار قدرت در روسیه با در نظر گرفتن این متن تحلیلی است که در هر دو برهان حداقلی و حداکثری، به ضرورت اوکراین را یک شرط‌بندی (قمار) استراتژیک قلمداد می‌کند. در شکل حداقلی باید گفت، روسیه برای اینکه به حس ناامنی استراتژیک تاریخی خود غلبه کند چاره‌ای جز این ندارد که الحاق اوکراین به ناتو را غیرممکن و الحاق این کشور به اتحادیه اروپا را به شدت پرهزینه سازد. امریکا و لهستان بارها از الحاق اوکراین به ناتو دفاع کرده‌اند که به دلیل حساسیت روسیه با بی‌توجهی آلمان، فرانسه و انگلستان روبه‌رو شده است. در شکل حداکثری روسیه می‌داند که در صورتی که خواهان برپایی امپراطوری باشد این کار بدون ضمیمه کردن و تصرف اوکراین امکان‌پذیر نیست. روس‌ها چه خواهان توازن غرب باشند و چه خواهان به دست آوردن هژمونی در قاره، راهی جز این ندارند که نگاهی محوری به اوکراین داشته باشند. این امر کاملاً منطبق با منطق جغرافیایی قدرت روس‌ها است که بر اهمیت سرزمین تأکید دارد. این بدان معناست «که استراتژی‌های نظامی، دیپلماتیک و سیاسی توسط دولت استفاده می‌شود... در شرایطی که آن دولت در تلاش برای کسب منافع و تحقق اهداف خود در صحنه جهانی است» (Mercille, 2008: 575).

وقوف به این مهم که روس‌ها از ورای لنز ژئوپلیتیک پدیده‌ها و شرایط را در سطح قاره به طور اخص و در گستره جهانی به طور اعم به ارزیابی می‌نشینند در طول تاریخ این کشور منجر به شکل‌گیری احساس ناامنی فزاینده استراتژیک در میان رهبران این سرزمین شده است. تا زمانی که دولتمردان اوکراینی براساس

«ملی‌گرایی علم‌گرا» به روابط خود با روسیه و غرب جهت می‌دادند، کمترین دغدغه در مورد چالش روسیه در منطقه تاریخی نفوذ یعنی اوکراین به‌وسیله غرب وجود داشت. از زمان استقلال تلاش رهبران اوکراین این بود که با گسترش تمایل به غرب در میان بخش زیادی از مردم و نخبگان این کشور، نوعی توازن میان آنان و گروه‌های متمایل به اوراسیای اسلاو به‌ویژه روسیه ایجاد کنند. الزامات اقتصادی، گریزناپذیری نزدیکی به غرب را برای رهبران اوکراین به یک اصل تبدیل ساخته است. از سوی دیگر آنان آگاه هستند که از نظر تاریخی تلاش برای دوری از مسکو از نقطه‌نظر روانی برای روسیه به‌هیچ‌روی پذیرفتنی نیست. «در میان روس‌ها این نگاه کلیشه‌ای به اوکراین به‌عنوان بخشی از روسیه و اصولاً منطقه نفوذ روسیه همچنان پابرجاست» (Solchanyk, 2001: 11).

اما اقدام روسیه برای ضمیمه کردن کریمه به خاک خود نشان از این دارد که نتیجه تلاش برای توازن، یک شکست سنگین بیش نبوده است. انقلاب نارنجی سال ۲۰۰۴ برای روس‌ها روشن ساخت که اکثر شهروندان اوکراینی و بسیاری از نخبگان این کشور به‌ویژه در مناطق غربی کشور نگاه به غرب را اولویت بخشیده‌اند و از نادیده انگاشتن تعلقات مشترک تاریخی ابایی ندارند. به‌همین‌روی روس‌ها اصولاً واکنش مردم به نتایج انتخابات در این سال را یک انقلاب نمی‌دانند و آن را کودتایی می‌دانند که از سوی غرب تحریک شد (Oliker, 2009: XVI). به‌هرحال مسکو با توجه به واقعیت‌های پیش رو مدت‌هاست متقاعد شده است که غرب در تلاش برای محاصره و منزوی ساختن روسیه می‌باشد. در این چارچوب باید پذیرفت (با توجه به الگوهای تاریخی و مشاهدات در برابر) که «دنیای ما، جهان ژئوپلیتیک و رقابت قدرت‌ها است که متناسب با شرایط منحصر به فرد روسیه است» (Graham, 2014). مکتب قدرت‌های بزرگ که تفکر استراتژیک مسلط به‌طور تاریخی در روسیه است، مبتنی بر این اعتقاد کلیدی است که تنها کشورهای بزرگ و قدرتمند می‌توانند سیاست خارجی مستقل را پی بگیرند. پس تلاش رهبران اوکراین به‌دنبال انقلاب نارنجی ۲۰۰۴ برای دوری از مسکو سیاستی نبوده که به‌طور مستقل طراحی شده باشد بلکه باید آن را بخشی از سیاست گسترش ناتو به شرق و گسترش حوزه عملیاتی اتحادیه اروپا یافت. رهبران روسیه با در نظر گرفتن این نکته که کشورشان

فاقد «مرزهای استراتژیک» است (Legvold, 2007: 27) متوجه هستند که روسیه این توان را ندارد که به دفاع خط مقدم در مرزهای خود تکیه کند. روس‌ها از سال ۲۰۰۴ به بعد اوکراین را دالانی یافتند که غرب در صدد طراحی تجاوز به روسیه از طریق آن است. اگر این باور را قبول کنیم که «در ژئوپلیتیک، منازعات و کشمکش‌های بزرگ تکرار می‌شوند» (Noonan, 2014)، روسیه ولادیمیر پوتین تلاش‌های غرب در اوکراین را کاملاً تهدیدکننده یافت. پس «سه برنامه» (Mead, 2014) طراحی شده توسط غرب که از دید رهبر روسیه ابزار به حاشیه راندن روسیه تلقی می‌شدند با مخالفت مسکو روبه‌رو شدند. نخستین برنامه ترغیب ویکتور یانوکویچ از سوی غرب برای امضای توافقنامه تجارت با اتحادیه اروپا بود. دومین برنامه غرب کمک به تظاهرکنندگان در نوامبر ۲۰۱۳ در میدان استقلال بود تا آنان موفق به فراری دادن یانوکویچ و استقرار حکومت غرب‌گرا شوند. روسیه با تشویق فراندوم در کریمه، دولت برسرکارآمده در کیف را از همان آغاز در موضع انفعالی قرار داد. برنامه سوم غرب تلاش برای کشاندن اوکراین و روسیه به پای میز مذاکره بود.

در دوران جنگ سرد دولتمردان شوروی کنترل اروپای شرقی را اصل اجتناب‌ناپذیر برای حفظ امنیت کشور قلمداد کردند و بر همین اساس غرب به واکنش خشونت‌بار در برابر ورود تانک‌های روسی در ۱۹۵۶ به مجارستان، ۱۹۶۷ به چکسلواکی دست نزد. امروزه هم رهبران روسیه در چارچوب نظم ژئوپلیتیکی که اساس استراتژی کلان آنها است الحاق کریمه و تشویق ناآرامی‌ها در نواحی شرقی اوکراین را اجتناب‌ناپذیر یافته‌اند.

۵. مبانی ناکامی سیاست امریکا

ورود باراک اوباما به کاخ سفید در ژانویه ۲۰۰۹ برای بسیاری به معنای آغاز فصلی نوین در روابط بین‌الملل به‌ویژه در روابط امریکا با قدرت‌های بزرگ ترسیم شد. در یکی از نخستین گام‌ها دولت امریکا به اعلام سیاست «دوباره تنظیم ساختن» روابط با روسیه پرداخت. این نگاه در سطوح ارشد تصمیم‌گیری و به‌ویژه در وزارت امور خارجه تحت کنترل هیلاری کلینتون بسیار مطرح بود که باید تعریف روسیه

به‌عنوان رقیب جای خود را به روسیه به‌عنوان شریک بدهد. در همان دورانی که باراک اوباما با **دیمیتری مدودف** در مورد ضرورت بهبود روابط دو کشور گفتگو می‌کرد، سیاست گسترش ناتو به شرق به‌طور جدی توسط امریکا دنبال می‌شد. امریکا به‌ویژه علاقه شدیدی به الحاق اوکراین به ناتو نشان داد که با مخالفت جدی سه قدرت برتر نظامی و مالی غرب اروپا روبه‌رو شد. عدم توجه رهبران امریکا به حساسیت‌های تاریخی و ملاحظات ژئوپلیتیک روسیه در رابطه با اوکراین مشخص کرد که سیاست‌های دوگانه دوباره تنظیم کردن روابط و تلاش برای تحقق پیوستن اوکراین به ناتو براساس یک ارزیابی نادرست از سوی تصمیم‌گیرندگان امریکایی شکل گرفته است. امروزه هم شاهد «وجود یک محیط بسیار وحشتناک برای ارزیابی نادرست» (DeYoung, 2014) در مورد سیاست‌های روسیه در اوکراین از سوی رهبران غربی به‌ویژه امریکا هستیم. سیاست‌های غرب این فرصت و امکان را برای روسیه فراهم آورد که به توجیه اخلاقی نقض حاکمیت اوکراین و تشدید بی‌ثباتی در این کشور پردازد. این رهبران اتحادیه اروپا بودند که دو گزینه را در برابر ساختار قدرت در اوکراین قرار دارند. به آنها گفته شد که یا اوکراین به اتحادیه اروپا بپیوندد و یا اینکه به گزینه دیگر یعنی بازار اوراسیا که ولادیمیر پوتین تبلیغ می‌کند ملحق شود. برای اینکه یکپارچگی در اتحادیه اروپا تسهیل شود اوکراین باید یک توافقنامه تجاری با اتحادیه امضا کند. استعداد فزاینده محیطی برای عدم چالش الحاق کریمه و ناتوانی غرب به رهبری امریکا در متقاعد کردن ولادیمیر پوتین در خودداری از به‌کارگیری زبان خشونت در بحران اوکراین به‌شدت وام‌دار ضعف غرب به‌ویژه امریکا در «خواندن» بنیان‌های نظری سیاست‌های ولادیمیر پوتین و عدم درک «آرایش روانشناختی» رهبر روسیه است. محیط بین‌المللی «متشکل از دولت‌هایی است که برای کسب قدرت تلاش می‌کنند و در عین اینکه سعی می‌کنند قدرت‌های بزرگ دیگر را متوازن کنند، منافع ملی خود را دنبال می‌نمایند» (Mankoff, 2012: 16). اما واشنگتن و دیگر قدرت‌های غربی به میزان‌ها و شکل‌های متفاوت این نیاز تاریخی و روانی روسیه را کاملاً نادیده گرفتند و جایگاهی به‌مراتب حقیرتر را برای بزرگ‌ترین بازیگر ارضی اروپا و یکی از دو غول هسته‌ای بین‌المللی ترسیم کردند. البته باید در نظر گرفت که شرایط روسیه در دوران بوریس یتسین به قوام



یافتن ارزیابی غرب از روسیه به‌عنوان یک قدرت رده دوم کمک فراوانی کرد. اما از زمان به قدرت رسیدن ولادیمیر پوتین بی‌کفایتی سیاسی گسترده دوران یلتسین، سلطه اولیگارشی مالی بر حیات سیاسی روسیه، از بین رفتن انضباط نظامی و به‌خطر افتادن یکپارچگی ارضی روسیه به میزانی وسیع متوقف شد و صلابت قدرت مرکزی چه در صحنه داخلی و چه در قلمرو بین‌المللی در مسیر رشد مداوم قرار گرفت. از همین زمان شاهد هستیم که رهبران روسیه برخلاف یک دهه نخست پس از سقوط امپراطوری شوروی نگاه به غرب را کنار گذاشته و در تلاش برای ایجاد ائتلافی از کشورهای اوراسیا با محوریت روسیه برآمده‌اند. لذا قطعاً نباید ناتو و اتحادیه اروپا خواهان این باشند که اوکراین همان مسیری را برای نزدیکی بیشتر با غرب پی بگیرد که مجارستان و یا لهستان مطلوب یافتند. اوکراین برای روسیه در طول تاریخ به‌شدت حیاتی بوده است.

در طول دو دهه اخیر سیاست‌های آمریکا به‌گونه‌ای طراحی شده است که تا حد ممکن قدرت مانور روسیه را کاهش دهد. دکترین بیل کلینتون که براساس اصل گسترش به شرق ناتو هویت یافت حوزه فعالیت‌های کنشگرانه روسیه در شرق اروپا را کاملاً محو کرد و کشورهای این منطقه را به‌شکلی نهادینه جزء مجموعه نظامی امنیتی غرب کرد. گسترش به شرق عمق استراتژیک تاریخی روسیه را به‌شدت کاهش داد و این سرزمین را در برابر رخنه غرب به‌دلیل از بین رفتن کشورهای حائل شرق اروپا بسیار آسیب‌پذیر ساخت. در دوران **جورج دبلیو بوش** که سیاست خارجی آمریکا محوریت دولت‌سازی در خاورمیانه را متجلی ساخت، شاهد تداوم سیاست محدودسازی محیط عملیاتی روسیه هستیم. باراک اوباما که با شعار تنظیم دوباره روابط با روسیه در بطن سیاست کلی برپایی دوباره نظم لیبرال مسیر متفاوتی را در سیاست خارجی آمریکا انتخاب کرد، در عمل حساسیت‌های روسیه و حس ناامنی تاریخی رهبران این کشور را تشدید نمود، زیرا خط‌مشی انتخاب‌شده توسط آمریکا برای تحقق نظم، مبتنی بر سازوکار «دستور» و به ضرورت «سلسله‌مراتبی» (Ikenberry, 2011: 13) بوده است.

در قرن نوزدهم انگلستان در بطن سیستم کنسرت، در صحنه بین‌المللی برتری یافت و امروزه آمریکا مانند انگلستان خواهان نهادینه ساختن سلطه جهانی خود در

چارچوب یک مجموعه از مقررات، رویه‌ها و نهادهای بین‌المللی لیبرال‌محور است. هرچند دولتمردان امریکایی همواره اقدامات خود را انعکاسی از نیازهای جامعه بین‌المللی قلمداد می‌کنند، اما عملاً شاهد استقرار «هرج و مرج سازمان‌دهی شده» هستیم که در بطن آن امریکا به تنظیم مناسبات بین‌المللی (Telo, 2009: 25) می‌پردازد. جایگاه متمایز امریکا پس از سقوط نظام دوقطبی به‌ویژه یک‌تازی تکنولوژیک و نظامی، این فرصت را در اختیار امریکا قرار داد که تقسیم‌بندی‌های حاکم در اروپا را به چالش بکشد. روسیه به‌ویژه در قرن بیستم همیشه چهره برتر یک سوی گسل تاریخی اروپا بوده است. اینکه وزیر امور خارجه آلمان به‌دنبال اقدامات روسیه در راستای جدا کردن کریمه از اوکراین از «وقوع یک تقسیم‌بندی جدید در اروپا صحبت» کرد خود تأکید بر این نکته است که سنت تقسیم‌بندی در این قاره ماهیت تاریخی دارد.

نخستین «جنگ تمام‌عیار» به مفهوم مدرن در قاره اروپا یعنی جنگ کریمه (Figs, 2010: XiX) که در سال ۱۸۵۳ آغاز شد این تقسیم‌بندی را متجلی ساخت. در یک سوی نبرد روسیه و در سوی دیگر قدرت‌های فرانسه، انگلستان و عثمانی قرار داشتند که مرگ ۷۵۰ هزار نفر را به‌دنبال داشت و نزدیک به دو سوم آنها روسی بودند. در دو جنگ جهانی روس‌ها این تقسیم‌بندی‌ها را همچنان ملموس یافتند. این تقسیم‌بندی‌های تاریخی قدرت‌های بزرگ در اروپا به‌لحاظ تمایز فرهنگ سیاسی، ساختار قدرت سیاسی، ماهیت روابط مردم و حکومت، شیوه‌های مرسوم اقتصادی و جوهره مناسبات اجتماعی روسیه عملاً گریزناپذیر بوده است. نکته مهم این است که روسیه بیشتر مورد تهاجم نظامی قرار گرفته و در مقام مقایسه با قدرت‌های بزرگ دیگر اروپا به‌طور کلی هزینه‌های انسانی وسیع‌تری را به‌موجب این تقسیم‌بندی‌ها تجربه کرده است. در جنگ دوم جهانی که باید برجسته‌ترین نماد و سمبل یک جنگ تمام‌عیار مدرن در نظر گرفته شود، بین ۲۲ تا ۲۸ میلیون روس کشته شدند، درحالی‌که امریکا و انگلستان در مجموع یک میلیون کشته دادند و آلمان که مسئول اصلی کشتار و خرابی در اروپا بود بین ۷ تا ۹ میلیون کشته داشت (Keck, 2014).

امریکا با در نظر گرفتن جایگاه متمایز بین‌المللی به‌ویژه در حوزه‌های نظامی و

تکنولوژیک که عملاً در یک سطح متفاوت از دیگر قدرت‌های بزرگ قرار دارد، به دنبال سقوط دو نظام دوقطبی از قدرت عمل و مانور فروان‌تری در مقایسه با گذشته برخوردار شده است که این فضای لازم و محیط عملیاتی مطلوب را برای سوق دادن نهایی روسیه به «خانه اروپایی» که بوریس یلتسین از آن صحبت کرد فراهم آورد. اما آمریکا و غرب به‌طورکلی، ابتدا اولویت را به این دادند که به‌جای توجه اولیه به دغدغه‌های تاریخی روسیه به نگرانی‌های تاریخی کشورهای همسایه روسیه توجه کردند و به همین روی فرایند سریع الحاق کشورهای شرق اروپا به سازمان پیمان آتلانتیک شمالی که اساساً به‌عنوان یک نهاد نظامی در برابر مسکو شکل گرفت، از سوی آمریکا دنبال شد. نخبگان امنیتی - نظامی و از سوی دیگر مسئولان سیاسی که جهان‌بینی آنان به‌شدت متأثر از ملاحظات تاریخی و الزامات ژئوپلیتیک است، به‌تدریج به این جمع‌بندی رسیدند که جایی برای مسکو در خانه اروپایی وجود ندارد. گسترش ناتو به شرق برای روس‌ها روشن ساخت که شمس‌تپی آنان در مورد تلاش آمریکا برای محاصره در خلاء شکل نگرفته و اجازه ورود روسیه به جی-۸ در سال ۱۹۹۸ و رای یک نمایش سمبلیک توسط غرب معنای دیگری ندارد. پیشنهاد کشورهای آمریکا، لهستان و دولت‌های بالتیک در سال ۲۰۰۸ برای عضویت اوکراین در ناتو این حس به‌حاشیه رانده شدن را در میان روس‌ها مستحکم‌تر کرد. به قدرت رسیدن ولادیمیر پوتین پس از تجربه ناموفق نگاه به غرب در عصر بوریس یلتسین را باید به‌منزله تفوق و حاکمیت نگاه ملی‌گرایان که همیشه غرب را دشمن تلقی می‌کنند، قلمداد کرد. تلاش برای الحاق اوکراین به **بخش** نظامی غرب و کوشش‌های مستمر برای تسهیل ورود اوکراین به **بخش** اقتصادی غرب یعنی اتحادیه اروپا که امضای توافقنامه کیف - بروکسل را باید اوج آن در نظر گرفت، سرانجام برای روسیه آستانه تهدید محسوب شد. تلاش دوسویه غرب برای یکپارچه کردن این سرزمین در ساختار نظامی - اقتصادی اروپا برای روس‌ها مشخص نمود که در صورت تحقق این سیاست، محاصره کامل روسیه که طی سه ماه خط‌مشی استراتژیک سوی دیگر شکاف بوده شکل نهایی خود را خواهد یافت. استفاده از اوکراین توسط آمریکا و متحدانش برای در «جعبه قرار دادن» (Clark, 2014) روسیه و به‌عبارت دیگر محاصره روسیه با توجه به باور روس‌ها

به منطق ژئوپلیتیک قدرت تشدید تنش‌های سیاسی در شرق اوکراین و الحاق شبه جزیره استراتژیک کریمه، مقر ناوگان دریایی دریای سیاه را گریزناپذیر ساخت. حس ناامنی که روس‌ها به دلیل اقدام سوی دیگر شکاف گرفتار آن شدند، ولادیمیر پوتین را به مسیری سوق داد که با وجود پیامدهای منفی در روابط با غرب و به ویژه امریکا و برخلاف مفاد «یادداشت بوداپست» به نقض واضح و آشکار حاکمیت اوکراین دست زد. براساس مفاد این یادداشت که در سال ۱۹۹۴ به امضای کشورهای روسیه، امریکا، انگلستان رسید، این سه کشور متعهد شدند که در قبال واگذاری تمام سلاح‌های هسته‌ای از سوی اوکراین، «استقلال و حاکمیت» اوکراین را تضمین کنند. روس‌ها برای غلبه بر حس ناامنی که ایجاد شده، به بسط ناامنی در اوکراین کمک کردند و با نقض حاکمیت این کشور نهادینه شدن هراس در میان تصمیم‌گیرندگان را نشان دادند.

دولت روسیه در چارچوب این ذهنیت تاریخی و معماری فرهنگی حاکم بر شکل‌گیری تصمیمات و اهداف به توجیه اقدام خود پرداخت. از نظر آنها حفاظت از جان روس‌ها اولویت داشت و به همین روی مخالفت امریکا را فاقد وجهت اخلاقی تلقی کردند و آن را بی‌ارزش دانستند، زیرا امریکا با رفتار خود نشان داده است که «انحصار خشونت، قانون حاکم بر نظم بین‌الملل است» (Snegovaya, 2014). معاون وزیر امور خارجه روسیه تا آنجا پیش رفت که بیان داشت دولت امریکا بهتر است خودش و دیگران را گمراه نکند و گول نزند زیرا به خوبی آگاه است که قطار پیشتر ایستگاه را ترک کرده و دادوفا‌های بچه‌گانه و اشک ریختن‌ها چیزی را عوض نخواهد کرد (Oliphant: 2014).

بروز ناآرامی‌ها و بی‌ثباتی در اوکراین که از ۲۱ نوامبر ۲۰۱۳ با آغاز تظاهرات در میدان استقلال کیف کلید خورد، این فرصت تاریخی را در اختیار ولادیمیر پوتین قرار داد که نگاه از بالا به پایین و تلقی روسیه به عنوان یک قدرت رده دوم توسط امریکا را زیر سؤال ببرد و خواستار احترام نسبت به روسیه و پذیرش روسیه به عنوان یک قدرت جهانی از سوی امریکا شود. اساس بازدارندگی، دادن اطمینان خاطر به کشور هدف است. بازدارندگی از دو بخش تشکیل شده که تهدید و درعین‌حال اطمینان خاطر دادن به کشوری که هدف بازداشتن او است را

در برمی گیرد. برای اینکه روسیه - که دارای حس ناامنی تاریخی و ترس ژئوپلیتیک است - به سوی انضمام اوکراین، دولت‌های بالتیک و... پیش نرود، امریکا باید ضمن تهدید روسیه به واکنش، به این کشور اطمینان خاطر دهد که سعی نخواهد کرد از برتری که در حیطه‌های مختلف، به‌ویژه در حوزه نظامی دارد، برای به خطر انداختن منافع حیاتی این کشور استفاده کند؛ «بازدارندگی موفقیت‌آمیز نیازمند وجود تهدید و دادن اطمینان خاطر به صورت هم‌زمان است» (Schelling, 1966: 74). ناتوانی امریکا در درک این مهم که تهدید به تنهایی کافی نیست و ناکامی آنها در دادن اطمینان خاطر به روس‌ها، اقدامات خصمانه روس‌ها در قبال اوکراین را اجتناب‌ناپذیر کرده است. روس‌ها نهادهایی مثل ناتو و اتحادیه اروپا را نقشه امریکا برای پنهان کردن نیت اصلی خود که همانا محاصره و تضعیف روسیه است می‌دانند (Lucas, 2009: Xiii) و با توجه به همین ذهنیت باید عملکرد روسیه ارزیابی کرد. **ویکتوریا نولند**، مسئول مسائل اوراسیا و اروپا در وزارت امور خارجه امریکا که در سفر خود به اوکراین با مخالفان ویکتوریا نوکوویچ ملاقات داشت به‌دنبال شروع تظاهرات در اوکراین در رایزنی با **جفری پایت**، سفیر امریکا در اوکراین با او در مورد اینکه تظاهرکنندگان چه کارهایی را باید انجام دهند یا مطرح کنند و اینکه ابزارهای در اختیار امریکا برای تأثیرگذاری بر فرایند تصمیم‌گیری مخالفان چیست و چه افرادی نباید در دولت طرفدار غرب پس از سقوط ویکتور یانوکوویچ حضور داشته باشند، تبادل نظر کرد. مسئول وزارت خارجه امریکا استراتژی چگونه ممکن ساختن سقوط حکومت طرفدار مسکو را با توجه به منافع غرب و در تعارض مستقیم با منافع روسیه طراحی و پیاده کرد (Gearan, 2014). سیاست‌های امریکا و حضور تظاهرکنندگان طرفدار غرب برای روس‌ها به‌منزله تلاش غرب برای رساندن ناتو و اتحادیه اروپا به مرزهای روسیه و محاصره این کشور تلقی شد. امریکا با رفتار خود عملاً اوکراین را به‌عنوان تهدید مطرح کرد، درحالی‌که می‌توانست از مخالفان و موافقان همکاری تجاری اتحادیه اروپا و اوکراین بخواهد که نخست دو طرف به توافق اولیه احترام گذاشته و دوم اینکه حرکت در مسیر یک فرایند سیاسی برای حل و فصل اختلافات را تشویق می‌کرد. اگر امریکا در این مسیر حرکت می‌نمود مطمئناً روس‌ها این اطمینان خاطر را کسب می‌کردند که واشنگتن متوجه منافع

حیاتی روسیه در اوکراین است و خواهان محاصره و تضعیف روسیه نیست. اما آمریکا به طور یکپارچه از تصمیمات دولت جدید از قبیل کاهش جایگاه زبان روسی در کشور دفاع کرد. کاترین کبیر در قرن هیجدهم اوکراین را به طور کامل به امپراطوری ملحق کرد و روسیه را تبدیل به یک قدرت بزرگ نمود (Neuger, 2014) و اکنون از نظر ولادیمیر پوتین آمریکا در تلاش است که در تداوم سیاست‌های تبدیل روسیه به یک قدرت رده دوم، اوکراین را از مدار نفوذ روسیه خارج کند. از دست رفتن کریمه که در سال ۱۸۵۳ دولت تزاری به دلیل جایگاه استراتژیک آن به جنگ با سه قدرت بزرگ آن عصر اقدام کرد، باید نشان‌دهنده شکست کامل سیاست بازدارندگی آمریکا تلقی شود. «بازدارندگی موفقیت‌آمیز شکلی از چانه‌زنی اجبارکننده است که نیازمند تنیدگی تهدیدات و اطمینان‌خاطرهای معتبر است (Chritensen, 2002: 10).

این ناکامی قابل پیش‌بینی بود زیرا روس‌ها به‌ویژه پس از قدرت‌یابی ولادیمیر پوتین بیشتر به این مسئله اشاره داشتند که آمریکا از یک سو بسیار تلاش می‌کند که دغدغه‌های امنیتی روسیه را تشدید کند و از سوی دیگر به شکل‌های مختلف خواهان وادار کردن روس‌ها به قبول این نظر است که آنان دیگر قدرت بزرگی محسوب نمی‌شوند. اصرار آمریکا بر این نگرش غیرعملی (با در نظر گرفتن جایگاه تاریخی روسیه، منابع وسیع زیرزمینی، موقعیت جغرافیایی - استراتژیک، قدرت نظامی غیرقابل هم‌ترازی با هیچ کشور اروپایی) پس از اینکه ولادیمیر پوتین برای بار سوم به قدرت رسید و اطمینان وی از جایگاه مستحکم خود منجر به این شد که یک «عنصر ایدئولوژیک» یعنی پررنگ کردن «ناسیونالیسم» در توجیه سیاست‌ها و خط‌مشی‌هایش به فراوانی به کار گرفته شود. زمانی که دیمتری مدودف در لندن در ملاقات با باراک اوباما به استقبال سیاست دوباره تنظیم ساختن روابط رهبر آمریکا رفت که تجلی ملموس آن را باید موافقت‌نامه ۲۰۱۱ «استارت» دانست، انتظار روس‌ها این بود که این به معنای پذیرش روسیه به عنوان یک قدرت بزرگ که باید به نیازهای حیاتی‌اش کاملاً احترام گذاشت، از سوی آمریکا است. روس‌ها می‌گویند که «اگر سیاست دوباره تنظیم ساختن روابط قرار بود که مبنای تنش‌زدایی وسیع‌تری باشد، این به معنای این است که سخن روس‌ها باید شنیده شود و مورد توجه قرار

گیرند» (Englund, 2014). اما روس‌ها به چنین نتیجه‌ای نرسیدند و به‌همین‌روی بود که به تدریج از زمان به قدرت رسیدن رهبر روسیه در دور سوم، خط‌مشی ملی‌گرایانه‌تر و غیرمنعطف‌تری را در رابطه با امریکا در پیش گرفتند. انتقاد شدید وزیر امور خارجه امریکا از چگونگی برگزاری انتخابات دسامبر ۲۰۱۱ و زیر سؤال بردن مشروعیت پیروزی ولادیمیر پوتین، فضای مطلوبی را برای استفاده بیشتر روسیه از مقوله ملی‌گرایی که ریشه‌های بسیار مستحکمی در روسیه دارد فراهم کرد. منع دادن سرپرستی بچه‌های روسی به خانواده‌های امریکایی و قطع امکان پخش رادیو آزادی بر روی موج AM در راستای همین مسیر بود. تعارض گسترده امریکا و روسیه در زمینه اقدامات روسیه در اوکراین و الحاق شبه‌جزیره کریمه در خلاء شکل‌نگرفت، زیرا محیط مساعدی برای حیات یافتن آن وجود داشت.

بیان اینکه «روابط روسیه و امریکا همچنان بر روی کلید اتوماتیک دوران جنگ سرد» (Nunn, 2013) است نشان از این واقعیت دارد. در دهه نود که عصر حاکمیت نخبگانی بود که خواهان بازگشت روسیه به خانه اروپایی بودند، امریکا سیاست‌هایی را در پیش گرفت که بسیاری را به این نتیجه رساند که واشنگتن خواهان روسیه‌ای ضعیف است، زیرا چنین کشوری استعداد بیشتری برای پذیرش دستورکار امریکا دارد. به همین روی بوریس یتسین و دوران اقتدار نخبگان هم‌فکر او از نظر بسیاری از روس‌ها «ناکامی عظیم» (Donaldson, 2009: 12) تلقی شد و بر بستر این ذهنیت بود که ملی‌گرایی ولادیمیر پوتین و پیشینه او به‌عنوان یک افسر اطلاعاتی، نوید عصری متفاوت را برای مردم کشور ترسیم ساخت. با توجه به بافت فرهنگی، غرایز سیاسی، تجارب کاری و اجرایی، تلاش ولادیمیر پوتین در طول بیش از یک دهه‌ای که از زمان ظهور او در مسکو در بالاترین مقام اجرایی می‌گذرد، برای وادار ساختن امریکا به پذیرش کشورش به‌عنوان یک قدرت بزرگ به‌ویژه در حوزه پیرامونی و اروپا اولویت اساسی او بوده است. روسیه با ۳۵۰ میلیارد دلار که از فروش نفت و گاز به‌دست می‌آورد و ۵۰۰ میلیارد دلار که به‌عنوان ذخیره ارزی خارجی در اختیار دارد (Sten, 2014: Xiii) خود را در جایگاهی یافته است که رفتار امریکا را متناسب ارزیابی نمی‌کند.

بحران اوکراین از یک سو این فرصت را در اختیار قدرت حاکمه در روسیه قرار

داد که در چارچوب درک ملی‌گرایانه از منافع که ریشه در ملاحظات تاریخی و الزامات ژئوپلیتیک کشور دارد دست به اقدام بزند و از سوی دیگر این نکته را آشکار ساخت که امریکا اصولاً روسیه را در حد یک قدرت بزرگ جهانی نمی‌داند. روسیه در بحران اوکراین نشان داد که هزینه رویارویی با امریکا در صورتی که برهان تعیین‌کننده تاریخی، فرهنگی و ژئوپلیتیکی آن را گریزناپذیر سازد، برایش قابل پذیرش است. روسیه در شرایطی به الحاق کریمه دست زد که مخالفت یکپارچه غرب به رهبری امریکا را در برابر خود یافت و دستگاه رهبری سیاست خارجی در واشنگتن را کاملاً خشمگین کرد. روسیه دست به اقدامی زد که هیچ قدرتی در طول هفتاد سال اخیر به آن متوسل نشده است. این نخستین بار پس از جنگ دوم جهانی است که کشوری بزرگ در اروپا «سرزمینی را به خود ملحق» می‌سازد (Snegovaya, 2014). حال اروپا در قالب سازوکارهای اقتصادی سعی بر دور کردن اوکراین از روسیه و ادغام این کشور در اتحادیه اروپا دارد. در سال ۱۹۹۸ اتحادیه اروپا با اوکراین «موافقتنامه همکاری و مشارکت» امضا کرد. بین سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۷ بین دو طرف گفتگوهای صورت گرفت و اتحادیه موافقت مشروط خود را با منطقه تجاری آزاد جامع و مبسوط با اوکراین اعلام کرد. تلاش اتحادیه برای ادغام اوکراین از نظر اقتصادی و کوشش‌های ناتو برای الحاق اوکراین نشان‌گر تداوم سیاست‌های تاریخی غرب برای محصور ساختن مسکو ارزیابی می‌شود. ولادیمیر پوتین با توجه به سیاست‌های غرب بر این باور است که در صحنه جهانی امریکا یک «لویاتان لیبرال» شده که براساس منطق هابزی خواهان تمرکز قدرت و به‌زیر فرمان درآوردن دیگران است. براساس تفکر ولادیمیر پوتین از نظر نظامی اوکراین در صورت دور شدن از مسکو به‌صورت دالانی برای تجاوز نظامی احتمالی به روسیه استفاده خواهد شد و از نظر اقتصادی بدون اوکراین سیاست کلان روسیه برای شکل دادن به «اتحادیه اقتصادی اوراسیا» ممکن نیست. روس‌ها بر این باور هستند که چون سیاست‌های عملی امریکا در صحنه جهانی مبتنی بر توجه به قوانین بین‌المللی نیست بلکه براساس «قانون اسلحه» (Reuters, 2014) است تلاش برای ادغام اوکراین از نظر اقتصادی و نظامی در منظومه غربی وسیله‌ای برای خدشه‌دار ساختن منافع حیاتی روسیه است. در روانشناسی سیاسی روس‌ها، اوکراین بخشی از

تاریخ روسیه و جزء جدایی‌ناپذیر فرهنگی سنت اسلاو است. وزیر امور خارجه سابق امریکا، هنری کیسینجر در توضیح عمق، گستردگی و گریزناپذیری این تنیدگی بیان داشت که «هرگز، حتی یک روس را نیافتم که تصور اوکراین مستقل را ممکن بیابد» (Solchanyk, 2001: 10). اینکه رئیس‌جمهور امریکا، باراک اوباما با صراحت اعلام می‌کند «روسیه تهدید امنیتی درجه اول برای امریکا نیست» (Wilson, 2014) رهبران روسیه را بیش از پیش محق به توجیه چرایی هراس از سیاست‌های امریکا در مورد اوکراین و ضرورت الحاق کریمه به روسیه می‌کند. روس‌ها اقدامات امریکا را تنها مبتنی بر تهدید می‌دانند و قدمی به سوی دادن اطمینان خاطر به مسکو در اقدامات امریکا نمی‌یابند. پس روس‌ها تلاش اتحادیه و ناتو را برای بسط همکاری و الحاق در بلندمدت به‌گونه‌ای ترسیم کردند که توجیهی برای ایجاد بی‌ثباتی در شرق اوکراین و الحاق کریمه از سوی روسیه را ممکن سازد. در واقع غرب خواسته یا ناخواسته روس‌ها را مجبور کرد که دغدغه‌های تاریخی، فرهنگی و ژئوپلیتیک خود را در شکل عملیاتی متجلی سازند. پس برافراشتن پرچم‌های سه‌رنگ روسیه در سواستوپول کریمه که از قرن هیجدهم مقر ناوگان روسیه است، رأی ۹۷ درصدی رأی‌دهندگان کریمه برای الحاق به روسیه و نقض حاکمیت که برخلاف اصول مشروع بین‌المللی است را برای رهبران روسیه قابل توجیه کرد.

بحران اوکراین گریزناپذیر شد زیرا توجهی به این واقعیت از سوی امریکا نشد که اوکراین برای روسیه «منفعت حیاتی» را متجلی می‌سازد اما برای امریکا این جغرافیا در چارچوب منافع حیاتی امریکا تلقی نمی‌شود. امریکا با تمایز قائل نشدن بین این دو در مدیریت بحران اوکراین با ناکامی روبه‌رو شد و نه تنها بحران امکان کاهش نیافت بلکه با الحاق کریمه مجال تشدید یافت. با درنظر گرفتن اینکه چهار کشور عضو ناتو یعنی لهستان، مجارستان، رومانی و اسلواکی هم‌مرز اوکراین هستند، حساسیت روسیه با توجه به سابقه تاریخی و اینکه این کشور امریکا را در تلاش برای کوچک جلوه دادن جایگاه جهانی روسیه می‌یابد، به‌وضوح قابل درک است. روس‌ها بر این باورند که هدف استراتژی امریکا «هژمونی فرامنطقه‌ای» (Layne, 2006: 3) است و به همین دلیل با وجود اینکه منفعت حیاتی آنها دربرگیرنده اوکراین نیست و حال آنکه برای روسیه حیاتی است خواهان سوق دادن این

جغرافیا به ناتو و اتحادیه اروپا هستند. هدف نهایی امریکا با وجود اینکه طبق گفته رئیس‌جمهور امریکا کشور روسیه خطر درجه اول برای امنیت ملی امریکا محسوب نمی‌شود، در راستای سوق دادن روسیه در مسیر قرار گرفتن در جایگاه رده دومی در صحنه جهانی است که امریکایی‌ها برای روس‌ها ترسیم کرده‌اند. از نظر باراک اوباما امریکا اروپا را یک صحنه نبرد بین شرق و غرب تصور نمی‌کند...» (Zezima, 2014). در حالی که برای روس‌ها سیاست‌های امریکا در رابطه با اوکراین نشان از این دارد که برای امریکا روسیه یک تهدید تلقی می‌شود و به همین روی سعی امریکا تأکید بر این نکته است که روسیه تنها یک قدرت منطقه‌ای است تا از نظر روانی روس‌ها را آماده پذیرش هژمونی امریکا کند. «اگر اوکراین به اتحادیه اقتصادی اوراسیا ملحق شود و گره‌های اقتصادی و فرهنگی با روسیه را تقویت کند باید به‌عنوان تهدیدی برای غرب تصور شود؟ محققاً نه» (Zagorski, 2014). اما سیاست‌های امریکا در مورد گسترش ناتو و تلاش برای سوق دادن گرجستان و به‌ویژه اوکراین به ناتو برای روس‌ها به این معناست که امریکا همچنان در چارچوب توجه به گسل‌های دوران جنگ سرد خواهان تضعیف روسیه است. از نظر روس‌ها چون هدف کلان امریکا و به‌عبارت ساده‌تر استراتژی کلان این کشور تحقق هژمونی فرامنطقه‌ای (جهانی) است گریزی جز این نیست که روسیه تفهیم شود که تنها یک بازیگر قاره‌ای است. فرهنگ سیاسی «الگوهای معنایی دست‌به‌دست‌شده تاریخی» (Gretz, 1973: 89) روس‌ها که به‌شدت متأثر از دو واقعیت ملاحظات تاریخی و الزامات ژئوپلیتیک است تنها جایگاه مورد قبول و متناسب برای این کشور را قرار داشتن در جایگاه یک قدرت بزرگ می‌داند و تلاش امریکا برای انکار این واقعیت و یا سوق دادن روسیه به جایگاهی فرودست برای رهبران ملی‌گرا از قبیل ولادیمیر پوتین که به‌دنبال پایان دوران حاکمیت تفکر خانه اروپایی بر سریر قدرت قرار گرفته‌اند به‌هیچ‌روی پذیرفتنی نیست. اما امریکا در جهتی گام برمی‌دارد که در تعارض مستقیم و خصمانه با تفکرات رهبران روسیه است. باراک اوباما معتقد است که روسیه چیزی فراتر از یک «قدرت منطقه‌ای» (Krauthammer, 2014) نیست. توجیه امریکا در مورد اینکه چرا چنین برداشتی از جایگاه روسیه دارد به‌شدت متأثر از سقوط امپراتوری شوروی است. وی در

سخنرانی خود در بروکسل به دنبال الحاق کریمه به مسکو در توجیه اینکه چرا آمریکا این کشور را تنها یک قدرت منطقه‌ای می‌داند و حاضر نیست در چارچوب یک بازیگر هم‌تراز، آن‌گونه که مورد نظر رهبران روسیه است به آنها احترام بگذارد بیان داشت: «... برخلاف اتحاد جماهیر شوروی، روسیه رهبری هیچ مجموعه‌ای از کشورها را برعهده ندارد و از یک ایدئولوژی جهانی نیز بی‌بهره است...» (Logivrato, 2014). بحران اوکراین که تلاش‌های اتحادیه اروپا برای یکپارچه کردن این کشور در مدار اقتصادی غرب و تلاش آمریکا برای تغییر معادلات حاکم سیاسی بر اوکراین که سخنان **ویکتوریا نولند**، مسئول اوراسیا و اروپای وزارت خارجه آمریکا واقعی بودن آن را برای رهبران روسیه روشن ساخت این فرصت را برای مسکو فراهم آورد که در چارچوب تعریف ملی‌گرایانه و توسعه‌طلبانه از منافع ملی روسیه که از استحکام تاریخی، فرهنگی و ژئوپلیتیک در میان نخبگان این کشور برخوردار است و در میان توده‌ها مقبولیت دارد، شبه‌جزیره کریمه که اهمیتی بس استراتژیک برای روسیه دارد را به خاک اصلی کشور ملحق سازد. از سوی دیگر بحران اوکراین این فرصت را در اختیار روسیه قرار داد که امریکایی‌ها را مجبور به پذیرش روسیه به‌عنوان یک قدرت بزرگ کند، زیرا از نظر روس‌ها قدرت نظامی و رشد اقتصادی اجزای اساسی و کلیدی ایفای نقش جهانی هستند. توفیق روس‌ها برای بسط مرزهای خود با توسل به بهره‌گیری از ظرفیت‌های نظامی و نمایش قدرت و رای مرزهای خود که برخلاف مقررات و قوانین بین‌الملل بود و ناتوانی آمریکا در مجبور کردن مسکو به خودداری از توسل به چنین سیاستی، روس‌ها را متقاعد کرد که همچنان قدرتی در قواوه‌های جهانی هستند و امریکایی‌ها را متوجه محدودیت‌های قدرت و اشنگتن نمود. تجلی این واقعیت را می‌توان در سخنان **مایک راجرز**، رئیس کمیته اطلاعات مجلس نمایندگان آمریکا به‌صورت کاملاً برجسته یافت. «گزینه‌های متعددی روی میز قرار ندارد. ولادیمیر پوتین مشغول بازی شطرنج [در مورد اوکراین] و ما نیز سرگرم تیله‌بازی هستیم» (Sestanovich, 20014: 4).

نتیجه‌گیری

با در نظر گرفتن اینکه ملاحظات تاریخی و الزامات ژئوپلیتیک برای رهبران روسیه اغلب باید نقطه شروع فهم و درک هر موضوعی تلقی شود، واضح بود که تلاش برای الحاق اوکراین به ناتو و ادغام این کشور در اتحادیه اروپا، واکنش‌های بسیار منفی را در میان رهبران روسیه به وجود آورد. الزامات ژئوپلیتیک که به دلیل حاکمیت منطق ارضی قدرت در میان تصمیم‌گیرندگان روسی از اهمیت فراوانی برخوردار است و از سوی دیگر گره‌های فراوان تاریخی و فرهنگی میان مسکو و کیف حساسیت شدید روسیه نسبت به تلاش‌های آمریکا و اتحادیه اروپا در مورد اوکراین را گریزناپذیر می‌سازد. از نظر ولادیمیر پوتین با توجه به اینکه در بیشتر مواقع و به‌ویژه در رابطه با کشورهای خارج نزدیک، واقعیت‌های ژئوپلیتیک و الزامات تاریخی متن اصلی شکل‌گیری سیاست‌هایش را رقم می‌زند، تلاش آمریکا برای گسترش ناتو به اوکراین و سیاست‌های بروکسل برای بسط یکپارچگی اقتصادی اروپا با عضویت اوکراین، به‌عنوان تهدیدی برای منافع ملی روسیه و خطری برای کشور تعریف و استنباط شد.

بحران اوکراین با توجه به رفتارهای آمریکا و بروکسل و حساسیت‌های تاریخی و ژئوپلیتیک روسیه عملاً گریزناپذیر بود و تجزیه اوکراین به یک واقعیت تبدیل شد.*

یادداشت‌ها

۱. رئیس‌جمهور اوکراین با مسئولان اتحادیه اروپا به توافق رسید که در راستای امضای نهایی قرارداد تشکیل منطقه آزاد تجاری بین اتحادیه اروپا و اوکراین در نوامبر ۲۰۱۳ که مذاکرات در مورد آن در ۱۹۹۹ آغاز شده بود به یک مجموعه از اصلاحات در دستگاه قضایی و سیستم انتخاباتی اوکراین دست بزنند.
۲. بین ۲۲ تا ۲۸ میلیون کشته در جنگ جهانی دوم برجسته‌ترین توجیه برای وجود این حس ناامنی از نظر روس‌ها می‌باشد.



منابع

- Alden, Chris and Amnon Aran. 2012. **Foreign Policy Analysis: New Approaches**, Ny: Routledge.
- Christensen, J.Thomas. 2002. "The Contemporary Security Dilemma: Deterring a Taiwna Conflict", **The Washington Quarterly**, Vol.25, No.4, pp.7-21.
- Clark, Christopher. March 14/2014. "Parallels to 1914? What History Teaches Us about The Ukraine Crisis, Spiegel on Line International", available at: <http://www.spiegel.de/international/world/christopher-clark-on-parrallels-between-1914-and-the-ukrain-crisis-a-95869.html>.
- DeYoung, Karen. March 19, 2014. "As Us Ponders Next Move on Crimea, Experts Rethink NATO's Defense Posture", **Washington Post**.
- Diuk, M. Nadia. 2010. **The Next Generation in Russia, Ukraine and Poland, Lanham**, Maryland: Rowman and Littlefield Publisher.
- Donaldson, H. Robert and Joseph L. Nogee. 2009. **The Foreign Policy of Russia: Changing Systems, Enduring Interests**, NY: M.E. Sharpe.
- Dueck, Colin. 2006. **Reluctant Crusaders: Power, Culture and Change in American Grand Strategy**, Princeton: Princeton University Press.
- England, Will. January 2014. "U.S. Relations with Russia Face Critical Test In 2014 as Putin, Obsma Fail to Fulfill Expectations", **Washigton Post**.
- Figes, Orlando. 2010. **The Crimea War**, Ny: Metro Politan Books.
- Fournier, Anna. 2012. **Foreign Rights in a New Democracy: Ukranian Students between Freedom and Justice**, Philadelphia, Pennsylvania: University of Pennsylvania Press.
- Gearan, Anne. February 6. 2014. "In Recording of U.S. Diplomat, Blunt Talk on Ukraine", **Washington Post**.
- Greetz, Clifford. 1973. **The Interpretation of Culture: Selected Essays**, N.Y: Basic Books.
- Goldsmith, E. Benjamin. 2005. **Imitation in International Relations:**

Observational Learning, Analogies and Foreign Policy In Russia and Ukraine, NY: Palgrave Macmillan.

- Graham, Thoms. March 30/2014. "It is Putin's World", Available at: <http://www.realclearworld.com/articles/2014/03/30/it-is-putins-world.html>.
- Hillis, Faith. 2013. **Children of Rus, Ithaca**, NY: Cornell University Press.
- The Hill. March 12/2014. "Rogers: Putin Running Circles Around U.S", Available at: <http://www.thehill.com/blogs/global-affairs/europe/190647-putin-running-circle-around-U.S.rogers-says>.
- The Hill. March 5/2014. "Hillary Walks Back Putin – Hitler Comparison", available at: <http://www.theHill.com/blogs/blog-briefing-room-news/200039-hillary-walks-about-putin-hitler-comparison>.
- Hobsbawm, E. J. 1992. **Nations and Nationalism since 1780: Programme, Myth, Reality**, Cambridge: Cambridge University Press.
- Ikenberry, John.G. 2011. **The Liberal Leviatan: The Origins, Crisis and Transformation of the American World Order**, Princeton: Princeton University Press.
- Ioffe, Julia. March 14, 2014. "While the West Watches Criemea, Putin Clean House in Moscow", **The New Republic**, available at: <http://www.newsepublic.com/article/117007/while-west-watches-crimea-putin-cleans-how-in-moscow>.
- Kaplan, Fred. March 4, 2014. "How to Punish Putin", available at: <http://www.slate.com/articles/news-and-politics-war-storieg-2014/03/how-to-punish-putin-for-the-ukraine-crimca-crisis-html>.
- Kaplan, Robert. March 13, 2014. "Criema: The Revenge of Geography", Available/at: <http://www.realclearworld.com/articles/2014/03/13/crimea-the-revenge-of-geography.html>.
- Kaplan, Fred. March 19, 2014. "How To Stop Putin In His Track", Slate, available at: <http://www.state.com/articles/news-and-politics/war-stories/2014/03/vladimir-putin-is-ukraine-invasion-how-to-stop-the-russian-president-through-sin>.
- Keck, Zachary. March 5, 2014. "Russia is Doomed", available at: <http://www.thediplomat.com/2014/03/russia-isdoomed>.
- Krauthammer, Charlese. February 27, 2014. "Putin's Ukraine Gambit", available at: <http://www.nationalreview.com/article/372204/putins-ukraine->



gambit-charles-kravthammer.

Kravthammer, Charles. March 28, 2014. "Obama VS. Putin: The Mismatch", **Washington Post**.

Layne, Christopher. 2006. **The Peace of Illusions: American Grand Strategy from 1940 to the Present**, Ithaca, NY: Cornell University Press.

Legvold, Robert. ed. 2007. **Russian Foreign Policy in the 21st Century and the Shadow of the Past**, NY: Columbia University Press.

Lieven, Anatol. 1999. **Ukraine and Russia: A Fraternal Rivalry**, Washington, D.C: United States Institute of Peace.

Logivrato, Brett. March 26, 2014. "Obama Just Gave His Most Direct Public Rebuke of Vladimir Putin", available at: <http://www.businessinsider.com/obama-putin-brussel-speech-russia-ukraine-crimea-2014-3>.

Lucas, Edward. 2009. **The New Cold War: Putin's Russia and the Threat to the West**, Palgraveny.

Magocsi, Robert Paul. 2010. **The History of Ukraine**, Toronto: Toronto University Press.

Mankoff, Jeffrey. 2012. **Russian Foreign Policy**, Lanham, Maryland: Rowman and Littlefield Publishers.

McCormick, M. James. 2014. **American Foreign Policy and Process**, Boston, MA: Wadsworth.

Mead, Russell. Walter. March 6, 2014. "Russia Blows Past Obama's off Ramp", available at: <http://www.the-american-interest.com/wrm/2014/03/06/russia-blows-past-obamas-off-ramp>.

Mead, Russel. Walter. March 15/2014. "Putin: The Mask Comes off, But will Anybody care? The american Interest", available of: <http://www.the-american-interest.com/wrm/2014/03/15/putin-the-mask-comes-off-but-will-anybody-care/>.

Mercille, Jolien. 2008. "The Radical Geopolitics of US Foreign Policy: Geopolitical and Geoeconomic Logics of Power", **Political Geography**, Vol. 27, pp: 570-586.

Mitchell, A. Lincoln. 2012. **The Color Revolutions**, Philadelphia, Pennsylvania: University of Pennsylvania Press.

Moroney, D.P. Jennifer. eds. 2002. **Ukrainian Foreign Policy and Security Policy**, Westport, Conn: Praeger Publisher.

- Neuger, G. James. March 15/2014. "Woodrow Willson's Ukraine Failure Foreshadows west's Dilemmas", available at: <http://www.bloomberg.com/news/2014/03/14/woodrow-willson-s-ukraine-failure-foreshadows-west-s-dilemma.html>.
- Noonan, Peggy. April 17, 2014. "the Bear that Talks Like a man", **Wall Street Journal**.
- Nunn, Sam. May 1/2013. **Remark by Sam Nunn at Carnegie at NewYork Conference, The Future of Western – Russian Intellectural Cooperation**, Washington, D.C.
- Oliker, Olga, et.al. 2009. **Russian Foreign Policy: Sources and implications**, Santa Monica, CA: Rand Corporation.
- Oliphant, Roland. April 4, 2014. "Stop Tantrums and Practice some Yoga, Russia Tells Us", **The Telegraph**.
- Pall, Julie and Matthow Lee. February 28, 2014. "Obama Could Pull Russia Trip Amid Ukrain Tumult", available at: <http://www.ap.org/dynamic/stories/u/us-united-stafes-russia>.
- Plokhy, Serhii. 2010. **The Origins of Slavic Nations**, NY: Cambridge University Press.
- Prizel, Ilya. 1998. **National Identity and Foreign Policy: Nationalism and Leadership in Poland**, Russia and Ukraine, Cambridge: Cambridge University Press.
- Putin, Valadimir. March 16, 2014. "Address by a President of the Russian Federshion", available at: <http://eng.kermlin.ru/transcripts/6889>.
- Rejai, Mostafa. 1991. **Political Ideologies: A Comparative Approach**, NY: M.E. Sharpe.
- Reuters. March 18. 2014. "Putin says U.S. Guided by the Rule of the Gun, in **Foreion Policy**", available at: <http://www.retuers.com/article/2014/03/18/us-ukraine-crisis-putin-usa-idusbre>.
- Schelling, Thomas, 1966. **Arms and Influence**, New Haven: Yale University Press.
- Sestanovich, Stephen. 2014. **Maximalist: America in the World from Truman to Obama**, NY: Alfred A.Knopf.
- Smith, D. Anthony. 1991. **National Identity**, Reno, Los Vegas: University of Nevada Press.
- Sneyovaya, Maria. March 19, 2014. "Face it: The West is Already Accupting

Putin's Actions", available at:
<http://www.newrepublic.com/article/117078/putins-annexation-crimen-new-reality>.

Solchanyk, Roman. 2001. **Ukraine and Russia: the Post Soviet Transition**, Lanham, Maryland: Rowman and Littlefield Publishers.

Slent E. Angela. 2014. **The Limits of Partnership: U.S.Russia Relations in the Twenty First Century**, Princeton: Princeton University Press.

Telo, Mario. 2009. **International Relations: a European Perspective**, Burlington, Vt: Ashgate Publishing.

Wilson, Scott. March 25, 2014. "Obama Dismisses Russia as 'Regional Power' Acting out of Weakness", **Washington Post**.

Yekelchik, Serhy. 2007. **Ukraine: The Birth of a Modern Nation**, Ny: Oxford University Press.

Yurkevich, Myroslav. 2013. **Historical Dictionary of Ukraine**, Laham, Maryland: Scarecrow Press.

Zagorski, Andreio. February 25, 2014. "Russin's Options" available at:
<http://www.bbc.com.uk/news/world-europe-26336032>.

Zakaria, Fareed. 1998. **From Wealth to Power: The Unusual origins of America's World Role**, Princeton: Princeton University Press.

ZeZima, Katie. March 24, 2014. "Obama: Europe not Battleground Between East and West", **Washington Post**.